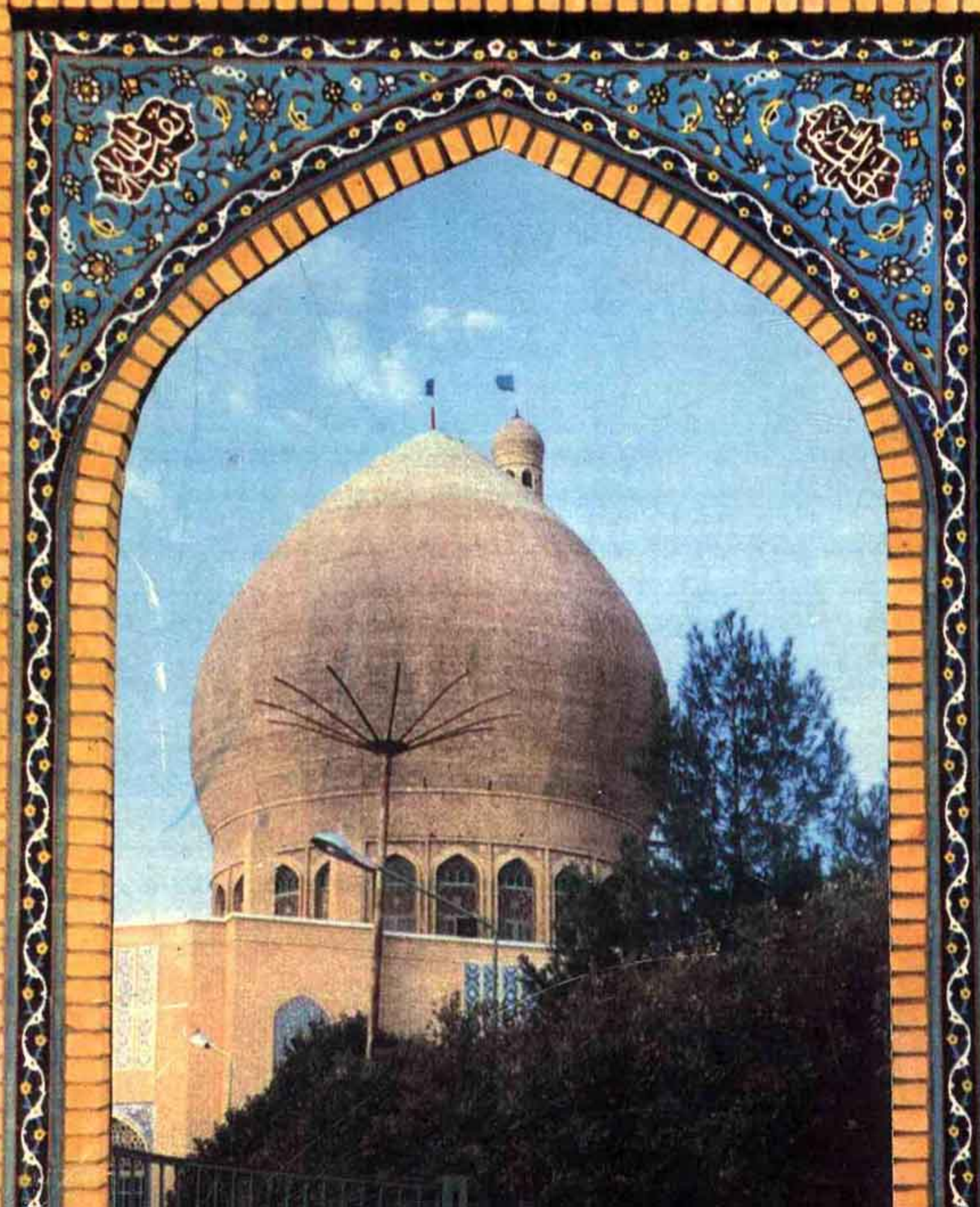


كرامات المهدي

بضميمة توقعات حضرت ولي عصر (عج)



کرامات

حضرت مهدی (عجل الله تعالى فرجه الشريف)

و فرارهایی از

توقیعات مقدس بقية الله الاعظم

(عجل الله تعالى فرجه الشريف)

≈≈≈≈≈

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات



گرامات المهدی

به ضمیمه فرازهایی از توقیعات حضرت ولی عصر (عج)

مؤلف : واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

ناشر : انتشارات نصایح

چاپ : اسوه

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

تاریخ چاپ : بهار ۱۳۷۴

نوبت چاپ : اول

قیمت : ۱۵۰ تومان

مرکز پخش: کتابفروشی مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار :



(یا صاحب الزمان ادرکنا)

دیدار امام زمان علیه السلام بیش از آنکه به عالمی، زمانی یا مکانی بستگی داشته باشد، به عوامل روحی و معنوی وابسته است. باید حجاب از چهره جان و دیده دل برداشته شود، تا قابلیت دیدار حاصل آید. آنکس که دل به مهر جمال دلارایش باخته، وهوای وصال او را در جان می‌پرورد؛ بیش از هر چیز، باید به ترک گناه بیندیشد، و به انجام واجبات و مستحبات اهتمام ورزد. چون خود آنحضرت فرمودند: «فَمَا يَخْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِنْ مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»^(۱). اگر نامه‌های عمل شیعیان که هر هفته به ساحت مقدس عرضه می‌شود، سنگین از بار گناهانی نبود که ناخوشایند آن بزرگوار، و خلاف توقع و انتظار ایشان از یاورانشان است، این دوری وجدایی به درازا نمی‌کشید.

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷-۱۷۸.

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟

گفتا: تو خود حجابی، ورنه، رخم عیان است

با نگاهی گذرا به شرح حال کسانی که در طی دوران غیبت کبرای مولا امام زمان علیه السلام، سعادت شرفیابی به حضور مقدّسش را داشته، یا از کرامات و معجزات و عنایات خاصّه آن حضرت، بهره‌مند گشته‌اند، می‌توان دریافت که بیشترین و مهم‌ترین عامل در حصول این توفیق الهی برای آنان، همان توجه قلبی و مواظبت‌های عملی و رعایت تقوی و استمرار برگونه‌ای خاص، از عبادت خداوند و اطاعت اولیائش بوده است. با اینهمه نقش زمانهایی خاص، چون شبهای جمعه، نیمه شعبان، نیمه رجب، و مکانهایی خاص، چون مکه مکرمه، مسجد سهله و مسجد جمکران، برای حصول دیدار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و بهره‌مندی از عنایات و الطاف آنحضرت، نباید نادیده گرفته شود.

به یقین، شیفتگانی که در راه محبت مولای خویش، دست از هوای نفس شسته، و جان خویش را از کژیها پیراسته، و دل را به معنویتها آراسته‌اند، و یا حداقل به حالت اضطرار رسیده‌اند، اگر از برکات زمانی مناسب چون شب جمعه، و مکانی مناسب چون مسجد جمکران، بهره‌گیرند، آسانتر به وصال می‌رسند. و بی‌پرده‌تر از فیوضات آن امام رحمت تأثیر می‌پذیرند.

وقتی بناست مسجد جمکران، خانه حجة بن الحسن علیه السلام و مهمانخانه او باشد، طبیعی است که شرافت حضور آن حضرت را بیشتر دریابد. و بدیهی است که زائر این مسجد، خصوصاً آنگاه که با معرفت و حضور قلب و با شوق دیدار

و توسط خالصانه آمده باشد، سعادت بهره‌وری از عنایات خاصه آن حضرت را بیشتر داشته باشد.

و این تاریخ مسجد جمکران است - مسجد مخصوص امام زمان علیه السلام که هزار و اندی سال پیش، به دستور حضرتش ساخته شد - آکنده از هزاران خاطره شیرین، از معجزات و کرامت‌ها و الطاف خاصه آن بزرگوار رئوف، نسبت به شیعیانی که از دور و نزدیک، با کوله‌باری از امید برای شفا طلبیدن یا حاجت خواستن یا رخصت دیدار یافتن، به آستان مقدسش، مشرف می‌شده‌اند.

آنچه پیش‌رو دارید، تنها نمونه‌ای از این هزاران خاطره است، هزاران خاطره‌ای که اکثر آنها چه بسا در هیچ دفتری ثبت نشده، و بر هیچ زبانی تکرار نشده باشد.

با اینهمه، همین چند نمونه کوتاه - برگزیده شده از دفتر ثبت کرامات مسجد مقدس جمکران - از آنرو که نشانه‌ای از استمرار این عنایتها در گذشته و حال و آینده، بشمار می‌رود، مایه امیدواری بسیار است، برای آنها که به جستجوی نشانی و به طلب عنایتی، روی به این مسجد می‌آورند.

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات

نیمه شعبان ۱۴۱۵ هجری قمری

□ شفای پسر بچه فلج

یکی از اعضاء هیئت اُمناء مسجد مقدس جمکران «آقای - ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت به این مسجد را دارد چنین نقل می‌کند: سنه ۵۱ یا ۵۲ بود. دقیقاً خاطرَم نیست. شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلو ایزان مسجد قدیمی، کنار مرحوم حاج ابوالقاسم کارمند مسجد که داخل دگه مخصوص قبض می‌داد و پول می‌گرفت نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می‌شدند. در همین حیث و بیس بودیم که ناگهان خانمی جلو آمد.

او دست دخترش را که ۱۲ یا ۱۳ سال نشان می‌داد گرفته بود. یک پسر بچه تقریباً ۹ ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آنها کردم و گفتم: بفرمائید امری داشتید؟

خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: من نذر

کردم که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بچه‌ام را امشب شفا بدهد
پنج هزار تومان بدهم. حالا می‌خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: او مدی امتحان کنی؟!

گفت: پس من چه کنم؟

بی‌درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو این پنج هزار
تومان را می‌دهم و شفای بچه‌ام را می‌خوام.

کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبوله.

پنج هزار تومان را داد و قبض را گرفت و رفت. بعد از سه چهار ساعت،
آخر شب بود، من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم. دیدم خانمی آمد
و این بار دست پسر بچه‌اش و دخترش را گرفته بود، ابتدا بنظرم رسید که
دختر بچه را قبلاً دیده‌ام ولی یادم نیامد، که خانم شروع کرد به دعا کردن،
هی می‌گفت: خدا به شما طول عمر بدهد حاج آقا، خدا انشاءالله به شما
توفیق بدهد.

گفتم: چی شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است که اول شب آمدم
خدمتتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود و اصلاً
آثاری از ضعف و فلج در او نبود و گفت: شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این
جور چیزها می‌بینیم. گفت: هفته دیگر انشاءالله با پدرش می‌آئیم
و گوسفندی می‌آوریم و خدا حافظی کرد و رفت. هفته بعد آمدند و گوسفندی
آوردند ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند. من خود بچه را دیدم، بغلش

کردم و بوسیدم.

این مطلب را خودم دیدم.

۲

□ شفای سرطانی

پیرمرد می‌گوید: «بیماری من از یک سرماخوردگی ساده شروع شد و در عرض ۲۵ روز به قدری حالم بد شد که در بیمارستان شهید مصطفی خمینی بستری شدم. قادر به غذا خوردن نبودم و پزشکان به وسیلهٔ سرم و دارو مرا زنده نگه داشته بودند.

روزی در بیمارستان، یکی از فامیلهای به عیادت آمد و بعد از آن که رفت، دیدم سیدی بزرگوار وارد اتاق ما شد. اتاق سه تخته بود آقا روبروی تختم ایستادند و فرمودند: چرا خوابیده‌ای؟ گفتم: بیمارم، قبلاً مریض نبوده‌ام، مدت کمی است اینطور شده‌ام.

آقا فرمودند: فردا بیا جمکران.

صبح دکتر آمد معاینه کند و درجه بگذارد، گفتم: نمی‌خواهم. گفت: مسئولیت دارد، گفتم: خودم مسئول آن هستم، اگر بمیرم خودم مسئول خواهم بود، من خوب شده‌ام. امام زمان علیه السلام مرا شفا داده‌اند. دکتر خندید و گفت: امام زمان در چاه است (البته او قصد بدی نداشت جهت شوخی این حرف را گفت). پرستار خواست سرم وصل کند نگذاشتم. وقتی بچه‌هایم به دیدنم آمدند، گفتم: مرا حمام ببرید، تا آماده شوم به مسجد جمکران

مشرّف گردم. به حمام رفتم، قربانی تهیه کردم و با اینکه مدتی بود مثل اینکه یک تکه سنگ در شکم داشتم، میل به غذا نداشتم، اشتهایم خوب شده بود و سنگ از بین رفته بود. البته در غذا خوردن هنوز کمی مشکل دارم، که امیدوارم امام زمان علیه السلام این را هم شفا دهد. سپس به جمکران مشرف شدم. بین راه مرتب توی سرم می‌زدم و آقا امام زمان را صدا می‌کردم و از الطاف آن حضرت سپاسگزاری می‌نمودم»^(۱).

۳

□ شفای مفلوج و سفارش به دعای فرج

یکی از خدمه جمکران می‌گوید:

یک روز قبل از عاشورای حسینی، در مسجد جمکران در حال قدم‌زدن بودم. مسجد بسیار خلوت بود. ناگهان متوجه مردی شدم که بسیار هیجان‌زده بود و به خدام مسجد که می‌رسید آنها را می‌بوسید و بغل می‌کرد. جلو رفتم بینم جریان چیست؟ همینکه به او رسیدم مرا هم در آغوش کشید و بوسید و اشک می‌ریخت. از او جریان را پرسیدم، گفت:

«چند وقت قبل، با اتومبیل تصادف کردم و فلج شدم، و پاهایم از کار افتاد. هر شب متوسّل به خدا و ائمه معصومین علیهم السلام می‌شدم. امروز همراه خانواده‌ام به مسجد جمکران آمدم. از ظهر به بعد حال خوشی داشتم،

۱ - آقای عین - میم، از تهران. ۷۲/۱/۲۴.

متوسل به آقا بودم و از ایشان تقاضای شفای خود را می‌کردم. نیم ساعت قبل ناگاه دیدم، مسجد نور عجیب و بوی خوشی دارد، به اطراف نگاه کردم، دیدم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام قمر بنی هاشم علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مسجد حضور دارند، با دیدن آنها دست و پای خود را گم کردم، نمی‌دانستم چه کنم که ناگاه آقا امام زمان علیه السلام به طرف من نگاه کردند و لطف ایشان شامل حالم شد، به من فرمودند: «شما خوب شدید، بروید به دیگران بگوئید برای ظهورم دعا کنند، که ظهور انشاءالله نزدیک است» و باز فرمودند: «امشب عزاداری خوب و مفصلی در این مکان برقرار می‌شود که ما در اینجا می‌باشیم».

خادم می‌گوید: مرد شفا یافته یک انگشتری طلا به دفتر هدایا داد و خوشحال رفت. مسجد خلوت بود. آخر شب هیئتی از تبریز به جمکران آمد به عزاداری و نوحه خوانی پرداختند و مجلس بسیار با حال و انقلاب و سوزناکی بود. در اینجا من به یاد حرف آن برادر افتادم^(۱).

۴

□ شفای مسموم در حال مرگ

جوان می‌گوید: به واسطه مسمومیت، چند روزی در بیمارستان نمازی

۱- محرم سال ۱۴۱۴ م. غ- خادم مسجد.

شیراز بیهوش و بستری بودم. پزشکان از مداوای من قطع امید کرده بودند. در آن هنگام که برادرم کنار تختم بود می‌گوید: «دیدم خط صافی روی صفحه تلویزیون که نوار قلب را نشان می‌داد، ظاهر شد». برادرم گریه می‌کند و خود را روی من می‌اندازد. پزشکان او را از اتاق بیرون می‌کنند و دستگاہها را هم از روی بدن من جمع می‌کنند و آماده تحویل جنازه به فامیلم می‌شوند.

یک مرتبه آثار حیات در من بوجود می‌آید، قلبم شروع به کار می‌کند و فشار خون از ۳ به ۱۰ می‌رسد. پزشکان سریعاً مرا به بیمارستان سعدی و صحرائی برای دیالیز و تصفیه خون می‌برند. عقیده پزشکان بر این بود که اگر دیالیز هم بشوم، معلوم نیست زنده بمانم.

اما من زنده شدم. عمه‌ام که زن مؤمن و با تقوائی است. و همیشه حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام را در خواب می‌بیند و ۷۹ سال دارد. موقعی که من حالم خیلی بد بود و خبر مردن مرا برایش برده بودند، همان شب هنگامی که به خواب می‌رود، آقا امام زمان علیه‌السلام را در خواب می‌بیند.

حضرت می‌فرمایند: «نترسید و ناراحت نباشید. ما شفای جوان شما را از خدا خواسته‌ایم و خدا جوان شما را شفا خواهد بخشید».

عمه‌ام از خواب بیدار می‌شود، بوی عطر آقا را استشمام می‌کند و به افراد فامیل خبر شفای مرا می‌دهد. ابتدا همه او را مسخره می‌کنند، ولی بالاخره معجزه به وقوع می‌پیوندد. بعد از این معجزه برای قدردانی به

مسجد جمکران مشرف شدم^(۱).

۵

□ دعا برای فرزنددار شدن

آقای «...» می گوید:

شانزده سال بود که ازدواج کرده بودم ولی صاحب فرزند نمی شدم. متوسّل به همه دکتورها، داروها و پزشکان شده، اما نتیجه نگرفته بودم، همه اطباء بر این عقیده بودند که زن و شوهر سلامتیم اما علت بچه دار نشدن ما را تشخیص نمی دادند.

خلاصه از همه جا ناامید شده، و زندگی در مسیر متلاشی شدن بود. روزی یکی از دوستان به من گفت: کمتر به دکتر مراجعه کن، خدمت آقا امام زمان علیه السلام برو و از حضرت خواستهات را طلب کن.

به مسجد جمکران مشرف شدم و پس از خواندن نماز با قلب شکسته متوسّل به آقا شدم. چیزی نگذشت که ایشان واسطه فیض شدند و خداوند فرزند پسری به من عنایت نمود که الحمدلله سالم و حالش خوب است و خوشحالم که زندگی متلاشی نشد^(۲).

۱- برادر میمت عین از شیراز، خرداد ۷۲.

۲- برادر قاف - الف از تهران.

۶

□ شفای مجروح و معلول مغزی

پدرِ کودک ۵ ساله می‌گوید:

در اثر تصادف با اتومبیل پسر من از دست و پا و جمجمه مجروح شد، و سه سال در بیمارستان فیروزگر و بیمارستان حضرت فاطمه علیها السلام در تهران تحت درمان بود. بعد از ترمیم سر او، پزشکان نظریه دادند که ۶۰٪ نقص عضو دارد: ۳۰٪ مقاومت جمجمه در برابر عفونت و ضربات عفونی احتمالی ایجاد شده، ۱۰٪ در راه رفتن مشکل دارد و ۲۰٪ قوای عقلی فرزندم از بین رفته است و در این موارد از دست هیچکس کاری ساخته نیست و شما هم به دکترها مراجعه نکنید که سودی ندارد.

من هم متوسل به خدا و ائمه اطهار علیهم السلام شدم. در ایامی که فرزندم سالم بود هر شب چهارشنبه و جمعه با هم به زیارت می‌آمدیم. من هم او را شب پنجشنبه که خلوت بود به مسجد جمکران آوردم تا شاید لطف خدا و آقا امام زمان علیه السلام شامل حال ما شود. بدون اینکه شام خورده باشیم به مسجد پهلوی منبر رفتیم و من مشغول نماز خواندن شدم. ساعت ۱۰ یک نفر از شهرستان آمده بود، غذا آورد و گذاشت و رفت. جمعی ساعت ۱۰/۴۰ دقیقه به مسجد مشرف شدند و بالای سر پسر من شروع به دعا خواندن کردند، تقریباً یک ربع که دعا خواندند یک دفعه دیدم مهدی پسر من، از جا پرید و بغل من آمد و گفت: بابا من خوب شدم.

جمعی که آنجا حضور داشتند، به من گفتند الحمدلله که فرزندت خوب شد و بعد از التماس دعا رفتند^(۱).

۷

□ شفای مجروح و معلول جنگی

جوان می گوید:

۸ سال پیش در جبهه حاج عمران مورد حمله هوایی عراق قرار گرفتم و از کلیه بدن تقریباً فلج شده بودم و در این مدت توانائی حرکت کردن نداشتم. شبی مادرم به منزل آمد و زخم زبانی به من زد که دلم را شکست. من متوسل به آقا امام زمان علیه السلام شدم و گفتم: یا امام زمان علیه السلام یا مرگ مرا برسان و یا شفایم را از خداوند بخواه.

به خواب رفتم، در خواب آقا را دیدم، فرمود: «من مسجدی به دست خود بنا کرده‌ام بیا آنجا متوسل شو». در عالم خواب مسجد جمکران مورد نظرم بود.

صبح که از خواب برخاستم، عقیده‌ام برگشت، گفتم باشد سال آینده به مسجد جمکران می‌روم، سپس به عیادت بیماری در بیمارستان رفتم. شب ساعت ۱۲ که به منزل برگشتم مشاهده کردم که منزل و کلیه اثاثیه‌ام در آتش سوخته است. بسیار دلشکسته و پریشان شدم. صبح از یکی از

۱- برادر میم - طاء، جلیل آباد و رامین. ۱۰/۱۰/۷۲.

دوستانم مبلغی قرض گرفتم و همان روز حرکت کردم و به مسجد جمکران آمدم. مدت ۳۹ روز در مسجد جمکران ماندم و خدمت آقا را می‌کردم تا اینکه شب چهارشنبه و شب ۱۹ ماه مبارک رمضان بود. شب در حین خدمت دیدم خیلی خسته‌ام و خوابم می‌آید. داخل یکی از کفشدارها رفته و خوابیدم. حدود ساعت یک، بعد از نیمه شب در خواب دیدم که در حیاط مسجد جمکران مشغول جمع کردن آشغال و زباله‌ها هستم، یک مرتبه آقائی جلو آمد و فرمود: «آقا سید داری نظافت می‌کنی؟ بیا برویم داخل مسجد کمی حرف بزنیم». با آقا داخل مسجد رفتم. مشاهده نمودم ۴ نفر دیگر هم آنجا هستند، نزدیک آنها نشستم. آقا فرمودند: «آقا سید مثل اینکه کسالتی داری؟» گفتم: بله آقا در جبهه مجروح شدم. آقا با دست مبارک بر سرم کشید و فرمود:

«انشاءالله خوب می‌شوی». سپس دستی به کمر و پایم کشیدند و در عالم خواب بسیار راحت شدم. مشاهده کردم که آن چهار نفر حضرت علی علیه السلام با فرق خونین، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام با پهلوی شکسته هستند و حضرت معصومه علیها السلام هم در حال گریه کردن می‌باشد. از آقا جریان را پرسیدم. امام زمان علیه السلام فرمود: «حضرت معصومه علیها السلام شکایت دارند، که به حرم ایشان بی‌احترامی می‌کنند». سپس امام یک دانه خرما و قدری آب به من دادند و فرمودند: «بخور که فردا می‌خواهی روزه بگیری». از خواب بیدار شدم، دیدم از ترکشها خبری نیست و خیلی حال

خوب است و راحت شدم^(۱).

۸

□ زنده شدن دختر سه ساله

اهل عربستان سعودی است و در مسجد جمکران می گوید:
ما اهل تسنن بودیم. اهل تسنن اسم حضرت فاطمه علیها السلام و زینب علیها السلام را
برای بچه ها خوب نمی دانند و عقیده دارند، هر بچه ای که به این نام باشد،
بزودی می میرد.

اما من همسری داشتم که فاطمه نام داشت و در اولین زایمان نیز دختری
به دنیا آورد. فامیل من اسم «حفصه» را برای دخترم انتخاب کردند ولی
من زیر بار نرفتم و اسم فرزندم را نیز فاطمه گذاشتم.

بعد از سه سال فاطمه مریض شد، دخترم را خدمت قبر رسول
اکرم صلی الله علیه و آله بردم و از ایشان شفا خواستم. الحمد لله شفا دادند. بعد از برگشتن
از نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله دخترم خوابید، خوابش طولانی شد،
هرچه صدایش کردیم، بیدار نشد، او را دکتر بردیم. دکتر گفت: بچه مرده
است. به دکتر دیگری مراجعه کردیم، او هم همان را گفت.

دختر را با اشک و آه همراه همسرم و سایر فامیل به غسالخانه جهت
شستشو بردیم. بعد از چند دقیقه دیدم دخترم حرکت کرد و از من آب

۱ - عین - باء از مشهد جاده سنتو.

خواست برایش آب آوردم، آب را نوشید و سپس او را بغل کردم. دخترم گفت:

بابا، خواب بودم. در عالم خواب مشاهده کردم مردی پیش من ایستاده و دو رکعت نماز خواند، بعد از نماز دست مبارک را بر سر من مالید و گفت: «بلند شو، شما زنده می‌مانید و فعلاً نمی‌میرید، من یک نکته می‌گویم به بابایت بگو شیعه شوید و مذهب سنی را ترک کنید». این مسئله باعث شیعه شدن من شد.

سپس برای تشکر و قدردانی از آقا، عازم ایران شدم و به مسجد جمکران آمدم^(۱).

۹

□ شفای سرطانی

مادر می‌گوید: مدتی پیش، غده سرطانی زیر شکم پسرم سعید که در مکانیکی کار می‌کرد بوجود آمد، بعد از مراجعه به کمیته امداد امام و معرفی به پزشکان تهران، با پیشنهاد دکتر، غده را برداشتند و شیمی درمانی کردند. اما بعد از عمل نتیجه‌ای عاید نشد و همیشه پسرم در ناراحتی بسر می‌برد. شبی در منزل خود که در بلوچستان است، توسل به آقا امام زمان علیه السلام پیدا کردم و شفای پسرم را از آقا خواستم. در همین حال دیدم آقائی با عمامه

۱- ولید بن عباس. از عربستان سعودی، حجاز.

وریش سفیدی که نور از صورت آن بزرگوار آشکار بود و نورش بر کلیّه چراغها غالب بوده به منزل ما وارد شدند. آب خواستند، وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند، سپس دست بر زمین زدند و دو عدد ریگ برداشتند، قدری مالش دادند به صورت دو عدد جواهر و درّ درآمد. نظری بر سعید انداخته فرمودند: سعید انشاء الله خوب می شود، عصائی در دست داشتند که از نور بود. خواستیم به عنوان تشکر پولی به ایشان بدهیم قبول نکردند و ناگهان تشریف بردند و اثری از ایشان ندیدیم.

سعید را برداشتیم و به مسجد جمکران آوردیم. در شب چهارشنبه ساعت ۲/۵ بعد از نصف شب که مشغول نماز و دعا و توسل به آقا امام زمان علیه السلام بودیم، یک وقت سعید متوجه می شود که نوری به طرف او می آید. ابتدا وحشت می کند، ولی بعد کم کم ترس او برطرف شده و از عکس العمل خودداری می کند. بعد از لحظه ای نور وی را احاطه می کند و او را دربر می گیرد و در همین هنگام سلامتی خود را درمی یابد و اثری از غده و جای بخیه در بدن خود مشاهده نمی کند^(۱)!

۱۰ □ شفای ضایعه نخاع کمر

یکی از برادران قریه جمکران می گوید:

۱ - سعید از بلوچستان، ۱۳ جمادی الاولی ۱۴۱۴ شب شهادت حضرت زهرا علیها السلام.

سالها پیش که به مسجد جمکران مشرف می‌شدم از حاجی خلیل قهوه‌چی که آن زمان خادم مسجد جمکران بود، شنیده بودم که فردی بنام حسین آقا، مهندس برنامه و بودجه با هدایت آقای حاج خلیج قزوینی به مسجد جمکران مشرف شده و شفا گرفته است. سالها منتظر فرصت بودم که از نزدیک، حاج خلیج قزوینی را دیده و جریان شفای آن مهندس، [که ضایعه نخاع کمر داشته و شفا گرفته] را بپرسم. تا اینکه به عنوان معلم به قریه جمکران آمدم و ظهرها برای نماز خواندن به مسجد می‌رفتم. یکی از روزها شنیدم که حاجی خلیج به مسجد تشریف آورده‌اند. خدمت رسیدم و از ایشان خواستم که جریان را تعریف کنند.

ایشان گفتند: روزی جلوه قهوه‌خانه حاجی خلیل در روستای جمکران نشسته بودم. قبلاً شنیده بودم که شخصی بنام حسین آقا از ناحیه نخاع دچار ضایعه شده و برای معالجه حتی به خارج هم مراجعه نموده، ولی همه، ایشان را جواب کرده بودند و بهبودی حاصل نشده بود. آن روز او را دیدم و از او خواستم که چند روزی با هم باشیم و به مسجد جمکران مشرف شویم.

حسین آقا گفت: فایده‌ای ندارد، من به بهترین دکترها مراجعه کرده‌ام جواب نشنیده‌ام.

اما من اصرار زیاد کردم، پذیرفت.

مدت چهل روز با هم بودیم و به مسجد جمکران مشرف می‌شدیم. روز چهارم به حسین آقا گفتم: مواظب باش، امروز روز چهارم است و با او به

صحرا رفتیم، مدتی قدم زدیم و به مسجد برگشتیم. داخل مسجد به حسین آقا گفتم: خسته‌ام، می‌روم اطاق بغل مسجد بخوابم. حسین آقا هم گفت: من می‌روم نماز بخوانم.

مدتی در اطاق خوابیدم، ناگهان سر و صدای زیادی در مسجد پیچید و من از خواب بیدار شدم. بیرون آمدم، دیدم حسین آقا که قبلاً کمرش ناراحت بود، سنگ بزرگی از لب چاه برداشت و پرتاب کرد و هیچ دردی از ناحیه کمر احساس نکرد. به او گفتم: چه شده؟ گفت: در مسجد مشغول نماز امام زمان علیه السلام بودم، وقتی که تمام شد نشستم. آقا سیدی را پهلوی خود احساس کردم. ایشان دست خود را به پشت من کشید و فرمود: «دردی در پشت تو نیست». سپس فرمود: «نماز امام زمان علیه السلام را خواندی، صلوات هم فرستادی؟» گفتم: خیر. فرمود: «بفرست». من پیشانی به مهر گذاشتم و شروع به صلوات فرستادن کردم، ناگهان به فکرم رسید، که ایشان مرا از کجا می‌شناخت و ناراحتیم را از کجا می‌دانست. بلند شدم کسی را ندیدم و احساس نمودم که هیچ ناراحتی ندارم^(۱).

۱۱

□ شفای پسر بچه‌ای که ناراحتی کلیه‌اش مادرزادی بود

مادری با فرزندش به واحد فرهنگی مسجد جمکران مراجعه نمود

واظهار داشت:

فرزندم مدتهای زیادی ناراحتی کلیه داشت. او را دکتر بردم و دکتر بعد از معاینه اظهار داشت که کلیه فرزندم به طور مادرزاد کار نمی‌کند و عفونی شده است. سونوگرافی کردند، گفتند: کلیه باید قطع شود. عکس رنگی گرفتم، او را بیمارستان لبافی‌نژاد بردم، کمیسیون پزشکی تشکیل شد و همه نظر دادند که باید عمل شود.

ماه رمضان بود. شبی در خواب دیدم، که قرار است فرزندم مریضم را به اتاق عمل ببرند. من به آقای دکتر می‌گویم که آقای دکتر این بچه من خوب می‌شود؟ دکتر در پاسخ گفت: خانم دست آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. از خواب بیدار شدم.

وقتی دوباره به دکتر مراجعه کردم، قرار شد، یکبار دیگر سونوگرافی بگیرند، آزمایشات لازم انجام شده و سپس بچه را به اتاق عمل ببرند. همان روز مطلع شدم، هیئتی از نازی‌آباد تهران به مسجد جمکران می‌آید. گفتم: بگذار قبل از سونوگرافی و آزمایش، براساس خوابی که دیده‌ام او را به مسجد جمکران ببرم. همراه هیئت به مسجد جمکران آمدم و فردا صبح یکراست به مرکز سونوگرافی رفتم. به آقا امام زمان علیه السلام عرض کردم، من از مسجد جمکران می‌آیم، مرا ناامید نکنید.

وقتی سونوگرافی انجام شد به من گفتند: این بچه هیچ ناراحتی ندارد. به دکتر مراجعه کردم، عکسهای رنگی و سونوگرافیهای قبل را با سونوگرافی جدید، مقایسه کرده و گفتم: دیگر هیچ عیب و ناراحتی در کلیه

بچه موجود نیست و بچه از دعای امام زمان علیه السلام شفا گرفته است^(۱).

۱۲

□ شفای ناراحتی اعصاب و روان

برادری دانشجو می گوید:

حدود سه سال بود که سردرد عجیبی داشتم، ابتدا درد از ناحیه گیجگاه شروع شده و سپس تمام سرم و پیشانی و چشمها و حتی دلم به شدت درد می گرفت، شب و روز آسایش نداشتم، مدتی بعد از شروع سردردها حالت شوک به من دست می داد و حافظه ام را از دست داده بودم. خوابم خیلی کم شده و از همه چیز ترس و وحشت داشتم.

در رشت به دکتر مراجعه کردم، تشخیص دادند که روانی شده ام و جواب رد به من دادند. چون دانشجو بودم سه ترم مرخصی گرفتم و در این سه سال ۷ مرتبه به مشهد به قصد زیارت امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم، تا اینکه روزی با مطالعه برخی کتب در این زمینه، با مسجد جمکران آشنا شدم. دوستم نیز در این باره با من صحبت‌هایی داشت.

تصمیم گرفتم به مسجد جمکران بیایم. ابتدا در قم به زیارت حضرت معصومه علیه السلام رفتم و آدرس جمکران را پرسیده و به مسجد آمدم. بعد از توکل به حضرت، به رشت برگشتم. مشاهده کردم حالم مقداری طبیعی

۱- تهران، بزرگراه رسالت.

شده است. بعد از دو سه هفته مجدداً به مسجد جمکران آمدم. مشغول دعا و نماز شدم و قدری خوابیدم. ساعت ۱۲ بیدار شدم، مجدداً تجدید وضو کردم و به مسجد رفتم. بین خواب و بیداری سید بلند قدی را دیدم که چند نفر همراه ایشان بوده و عزاداری می کردند و درباره حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - شعر می خواندند. موقعی که سید به من رسید، من تعظیم کرده و سلام کردم. سید نگاهی به من کرد و سرش را تکان داد که بعد از مدتی من از خواب بیدار شدم.

الآن بحمدالله تمامی آن حالات از بین رفته و فقط کمی درد خیلی خفیف در گیجگاهم باقی مانده است^(۱).

۱۳

□ شفای لال

یکی از خدام حضرت رضا علیه السلام می گوید:

برای کشیدن دندان، نزد دکتر رفتم. دکتر گفت: غده‌ای هم کنار زبان شما می باشد باید عمل شود، من موافقت کردم. اما پس از عمل، لال شدم و قادر به حرف زدن نبودم، و همه چیز را روی کاغذ می نوشتم و با دیگران به این وسیله ارتباط برقرار می کردم. هرچه به دکتر مراجعه کردم، درمان نشد، و فائده‌ای نبخشید. دکترها گفتند: رگ گویائی شما صدمه دیده است.

۱ - دانشجو، س، از رشت، سوادکوه، زیرآب ۷۳/۷/۲۰.

ناراحتی و بیماری به من فشار آورد و برای معالجه به تهران مراجعه کردم. روزی خدمت آقای علوی در تهران رسیدم. ایشان فرمودند: راهنمایی من به تو این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروید و اگر شفائی هست در آنجا می باشد.

تصمیم جدی گرفتم، از مشهد بلیط هواپیما تهیه می کردم شبهای سه شنبه به تهران می آمدم، و شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می شدم. در هفته ۳۸ بعد از خواندن نماز سر بر مهر گذاشتم و صلوات می فرستادم. ناگهان به من حالتی دست داد دیدم همه جا نورانی شد و آقائی وارد شدند و مردم هم دنبال ایشان هستند و می گویند حضرت حجه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. من ناراحت در گوشه ای ایستادم و با خود می اندیشیدم که نمی توانم به آقا سلام کنم. آقا نزدیک من آمده و فرمودند: «سلام کن». اشاره به زبانم کردم که لال هستم و الا بی ادب نمی باشم که سلام نکنم. حضرت بار دوم فرمودند: «سلام کن». بلافاصله زبانم باز شد و سلام کردم.

در این هنگام پرده ها کنار رفت و خود را در حال سجده و در حال صلوات فرستادن دیدم^(۱).

این جریان را افرادی که قبلاً سلامتی مرا دیده و بعد لال بودن مرا مشاهده کرده و حالا هم سلامت مرا دیده اند، نزد حضرت آیه الله العظمی

۱ - از مشهد آستان قدس.

گلبایگانی علیه السلام نیز شهادت داده‌اند.

۱۴

□ شفای پسر بچه مبتلا به بیماری قلبی

پسر بچه‌ای بنام «ع-ز» می‌گوید:

من ناراحتی قلبی مادرزاد داشتم، در تهران به پزشکان زیادی برای مداوا مراجعه کردم، از جمله دکتر طباطبائی و ایشان اظهار داشتند، قلب باید عمل شود، و تا به سن ۶ سالگی نرسد، عمل نمی‌شود و اگر عمل هم شود، ۵۰٪ احتمال خوب شدن دارد.

یکی از اقوام ما هر چهارشنبه از تهران مردم را با هیئت و کاروان به مسجد جمکران می‌آورد. آن روز پدر من هم در مأموریت و سفر بود و به بیرجند مسافرت کرده بود. این برادر راننده مرا با هیئت به مسجد جمکران آورد. من قادر به راه رفتن نبودم. لذا مرا بغل کرد و داخل مسجد برد، و نشانی محل خود را به من گفت و رفت.

من در مسجد دراز کشیدم. قدری دعا و تضرع و توسل به خداوند نمودم و در اثر خستگی خوابم برد. در خواب آقا امام زمان علیه السلام را دیدم که با لباس سبز و عمامه سبز و چهره نورانی نزدیک من آمدند و فرمودند: «بلند شوید، شفا یافتید» و سپس به سر و سینه‌ام دستی کشیدند و باز فرمودند: «بلند شوید».

از خواب بیدار شدم و احساس کردم که حال خوب است. من که اصلاً

قادر به راه رفتن نبودم دویدم که محل راننده را پیدا کنم، همینکه او را دیدم خود را در بغلش انداختم^(۱).

۱۵

□ مشکل خرید خانه

جوان می گوید:

منزلی خریدم اما می دانستم که برای ادای تمام پول خانه توانایی ندارم و خداوند باید به کمک بشتابد. شب چهارشنبه که به مسجد جمکران مشرف شدم، بعد از نماز تحیت دعا کردم و گفتم:

آقا ما را ببخشید که برای خواسته های کوچک نزد شما می آئیم. والا باید خواسته ما فقط سلامتی و ظهور و تعجیل در فرج شما باشد و از خدا بخواهیم که به ما توان پیروی از شما را عنایت کند. ولی از آنجا که شما سرچشمه فیض هستید و من جای دیگری را نمی شناسم، می خواهم که در ادای قرض خانه مرا کمک کنید.

بعد از این دعا برای تجدید وضو به وضوخانه قدیمی رفتم. سیدی از سادات شریف قم را که قبلاً می شناختم دیدم. ایشان بعد از احوالپرسی گفتند: شنیده ام می خواهی خانه بخری؟ گفتم: بله. گفت: برای من هم صد هزار تومان در نظر بگیر. سپس چکی به بنده دادند.

۱ - عین - زاء، از تهران، خیابان خاوران.

روز موعود به بانک رفتم ولی چیزی در حساب نبود. کمی نگران شدم، خواستم از بانک خارج شوم که جوانی پرسید وگفت: چک شما مال چه کسی است؟ نام سید را گفتم، ایشان صد هزار تومان به من داد وگفت که این پول مال همین حساب است. بدین ترتیب مشکل من در خرید خانه به لطف آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - برطرف شد^(۱).

۱۶

□ شفای پیوند انگشتان

یکی از خدمه جمکران بنام آقای عین - فاء می گوید:

شخصی انگشتان او زیر دستگاه ضربه می خورد. همان جا نیت می کند که اگر انگشتان او خوب شود و در عمل، پیوند کامل بگیرد، اولین چیزی که ساخت برای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به مسجد جمکران بیاورد.

اکنون انگشتان او پیوند خورده و خوب شده و با همان انگشتان کار می کند و با دست خود گلدانی برنجی ساخته و به عنوان هدیه به مسجد مقدس جمکران تحویل دفتر هدایا و نذورات کرده است^(۲).

۱ - از قم.

۲ - الف - ب.

۱۷

□ شفای بیمار

آقای عین - الف می گوید:

مدت سه سال بود که از بیماری فیستول رنج می بردم تا اینکه با گرفتن عکس رنگی و تشخیص آقای دکتر سید محمد تقی...، تصمیم قطعی به بستری در بیمارستان نکوئی قم و عمل جراحی گرفتم. قبل از عمل و رفتن به بیمارستان، شب چهارشنبه پنجم شعبان به مسجد جمکران مشرف شده و با انجام مراسم مستحبات مسجد و توسل به آن حضرت روانه بیمارستان شدم.

مقدمات عمل فراهم شد، از سینه ام عکس گرفتند و ۲۴ ساعت قبل در بیمارستان بستری بودم. آقای دکتر... مرا در راهرو دید، گفت: برای عمل آمدی؟ گفتم: آری. فرمود: چاقوی ما تیز است.

صبح پنجشنبه مرا روی تخت عمل جراحی خوابانیدند و سرم وصل شد، در همان حال من متوسل به امام زمان علیه السلام بودم، همین که خواستند مرا بیهوش کنند، ناگهان آقای دکتر گفتند: آقای الف احتیاج به عمل ندارید، ناراحتی شما برطرف شده است.

با خوشحالی از روی تخت عمل بلند شدم و لباس عمل را درآورده و تحویل دادم و روانه منزل شدم، همه اقوام و فامیل و اهل خانه تعجب کردند. اما به هر حال کسالت من برطرف شده و هیچ اثری از آن برجای

نمانده بود^(۱).

۱۸

□ شفای سوختگی

برادر حاء می گوید:

غروب ماه مبارک رمضان موقع افطار، در اثر انفجار ترقه، آتش سوزی مهیبی روی داد و دو برادرم محمد رضا ۶۵٪ و مجتبی ۳۵٪ بدنشان سوخت. بلافاصله آنها را به بیمارستان سوانح و سوختگی شهید مطهری رسانیده و بستری نمودم. روز بعد که به بیمارستان مراجعه کردم دیدم نمی توانم آن دو را بشناسم، بر اثر سوختگی سر و صورت قابل شناسائی نبودند. بعد از سه روز دکتر کلانتری، رئیس بیمارستان، اظهار داشت بیمارانی که ۴۵٪ سوختگی داشته باشند، امکان زنده ماندن دارند. اما برادران من وضع خیلی وخیمی داشتند و دکتر آنها را جواب کرده بود.

با توکل به خدا آنها را به منزل آوردیم با کمک دکتر خصوصی و با دادن سرم و تقویت یکی دو هفته آنها را زنده نگه داشتیم، گوسفندی نذر کردیم تا ایشان شفا پیدا کنند. خواهرم که همسر شهید است، خواب دیده بود: امام زمان علیه السلام به ایشان فرموده بودند که من شفای مریضهای شما را از خداوند خواسته‌ام نگران نباشید.

از آن به بعد حال برادرانم رو به بهبود رفت والحمدلله به برکت دعای امام زمان علیه السلام شفا گرفتند^(۱).

۱۹

□ عنایت حضرت به زوار خود

آقای سید مرتضی حسینی، معروف به ساعت ساز قمی، که از اشخاص با حقیقت و متدین پائین شهر قم، و در نیکی و پارسایی مشهور و معروف بوده حکایت نموده است:

شب پنج‌شنبه‌ای در فصل زمستان که هوا بسیار سرد و برف زیادی هم، تقریباً نیم متر روی زمین را پوشیده بود، در منزل نشسته بودم. ناگاه یادم آمد که امشب شیخ محمد تقی بافقی علیه السلام به مسجد جمکران مشرف می‌شود. با خود گفتم شاید ایشان به واسطه این هوای سرد و برف زیاد، برنامه امشب جمکران را تعطیل کرده باشند. اما دلم طاقت نیاورد، به دنبال ایشان به راه افتادم، در منزل نبودند، در مدرسه هم نبودند. به هر کس می‌رسیدم سراغ ایشان را می‌گرفتم تا به میدان میر که سر راه جمکران است رسیدم. آنجا به نانوائی مراجعه کردم و ناناوا از من پرسید: چرا مضطربی؟ گفتم: در فکر حاج شیخ محمد تقی بافقی علیه السلام هستم، که مبادا در این هوای سرد و برف فراوان که بیابان پر از جانور و هوا سرد است؛ حاج شیخ به مسجد رود.

۱- میم-ح از تهران، فرحزاد، ۷۳/۲/۲۰.

آمدم که او را ببینم و از رفتن، بازدارم، ولی هنوز او را ندیده‌ام. نانوا گفت: معطل نشوید، زیرا که ایشان با چند نفر از برادران روحانی به سمت جمکران رفتند. بسیار مضطرب شدم و با عجله به راه افتادم. نانوا گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: شاید به آنها برسیم و آنها را برگردانم، یا چند نفری با وسائل دنبال آنها بفرستم. نانوا گفت: این کار را نکن زیرا قطعاً به آنها نمی‌رسی و اگر به خطری برخورد نکرده باشی، الآن نزدیک مسجد هستند.

بسیار پریشان شدم. می‌ترسیدم با این همه برف و کولاک که مرتب برف می‌بارید، مبادا برای آنها پیش‌آمدی شود. ولی چاره‌ای نداشتم به منزل مراجعت کردم و آن قدر ناراحت بودم، که اهل خانه نیز از پریشانی من مضطرب شدند. خواب به چشمانم نمی‌آمد و مشغول دعا خواندن برای آنها بودم، تا نزدیک سحر چشمم گرم شد و در خواب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم که وارد منزل شده و به من فرمود:

«سید مرتضی چرا مضطربی؟» گفتم: ای مولای من به خاطر حاج شیخ محمد تقی بافقی است که امشب به مسجد رفته و نمی‌دانم بر سر او چه آمده است؟

فرمود: «سید مرتضی، گمان می‌کنی که من از حاج شیخ دورم. رفتم مسجد و وسائل استراحت او و یارانش را فراهم کرده و آمدم.»

بسیار خوشحال شدم، از خواب برخاستم و برای اهل منزل که از من پریشان‌تر بودند، مژده این بشارت را دادم و صبح زود برخاستم، تا بدانم

آیا خوابم درست بوده یا نه؟ به یکی از یاران حاج شیخ رسیدم. به او گفتم: دلم می‌خواهد جریان دیشب خود در جمکران را برایم تعریف کنی.

گفت: دیشب حاج شیخ ما را برداشته و به سمت مسجد جمکران حرکت کردیم. در آن هوای سرد و برفی وقتی از شهر خارج شدیم، یک حرارت و شوق دیگری داشتیم که در روی برف، از زمین خشک و روز آفتابی سریع‌تر می‌رفتیم، به اندک زمانی به مسجد رسیدیم و متحیر بودیم شب را در آن سرما چگونه به صبح برسانیم. ناگاه دیدیم، جوان سیّدی که به نظر ۱۲ ساله می‌نمود، وارد شده و به حاج شیخ گفت: «می‌خواهید برایتان کرسی و لحاف و آتش حاضر کنم؟» ایشان گفتند: اختیار با شماست. سید از مسجد بیرون رفت. چند دقیقه بیشتر طول نکشید که برگشت و با خود کرسی و لحاف و منقلی پر از زغال و آتش آورد و در یکی از اطاقها گذاشت و مرتب نمود. وقتی خواست برود از ایشان سؤال کرد: «آیا چیز دیگری هم احتیاج دارید؟» گفتند: خیر. یک نفر از ما اظهار داشت: ما صبح زود می‌رویم، این وسائل را به چه کسی بسپاریم. فرمود: «هرکس آورد، خودش خواهد برد».

واز نظر ما پنهان شدند.

ما در تعجب بودیم که این سید چه کسی بود و اثاثیه را از کجا آورد. با اینکه از مسجد تا قریه جمکران رفت و برگشت یک کیلومتر راه بود و تهیه وسائل در آن شب تاریک و سرد و پر برف، کار مشکلی می‌نمود. تا صبح به این فکر بودیم و الآن نیز از این فکر بیرون نرفته‌ام.

به ایشان گفتم: من می دانم که آن سید جوان چه کسی بود و داستان اضطراب و خواب خود و فرمایش حضرت را به او گفتم و یادآور شدم، من از منزل بیرون نیامدم مگر اینکه صدق خواب خود را ببینم والحمدلله که فهمیدم و دیدم مولایم امام زمان علیه السلام از حاج آقا شیخ محمد تقی بافقی و سایر زوّار خود غافل نیستند^(۱).

۲۰

□ رفع مشکلات

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی، از کتاب انوار المشعشعین که در تاریخ قم است نقل می نماید: سید عبدالرحیم خادم مسجد جمکران حکایت کرد و گفت: در سال هزار و سیصد و بیست و دو مرض وبائی آمد، بعد از گذشتن وبّا، روزی به مسجد جمکران رفتم، مرد غریبی را دیدم که در آنجا نشسته بود. از احوال او و اینکه چرا به این مکان آمده است پرسیدم، گفت: من ساکن تهران، واسم مشهدی علی اکبر می باشد، مغازه ای داشتم و از قبیل دخیانیات خرید و فروش می کردم. بخاطر اینکه به مردم نسیه داده بودم و عده زیادی از آنها هم به مرض وبّا از دنیا رفتند سرمایه ام از بین رفت و دستم تهی شد. به قم آمدم، سپس اوصاف این مسجد را شنیدم حال به اینجا آمدم تا آنکه شاید حضرت «حجة علیه السلام» نظری بفرماید و حاجاتم را

۱- از کتاب شیخ محمد تقی بافقی: ص ۱۹.

برآورد».

مشهدی علی اکبر سه ماه در اینجا ماند و مشغول عبادت بود و ریاضت‌های بسیاری از قبیل «گرسنگی در خوردن، عبادت نمودن و گریه کردن» کشید. روزی به من گفت: قدری کارم اصلاح شده و لکن هنوز بانجام نرسیده، تصمیم دارم به کربلا بروم.

یک روز که از شهر به طرف مسجد جمکران می‌رفتم، در بین راه، او را دیدم که پیاده به کربلا می‌رود. مدت شش ماه سفر او طول کشید، بعد از این مدت روزی از مسجد جمکران به طرف شهر می‌رفتم، در همان مکانی که در هنگام رفتن او را دیده بودم، باز هم وی را ملاقات نمودم که از کربلا برمی‌گشت؛ پس از احوال‌پرسی و تعارفات گفت: «در کربلا چنین معلوم شد که انجام مطلبم و حاجتم در همین مسجد جمکران داده می‌شود، به همین خاطر به مسجد می‌روم.

این بار نیز دو سه ماه در مسجد ماند، و در یکی از حجرات سکنی گرفت و مشغول ریاضت کشیدن و عبادت بود. تا آنکه پنجم یا ششم ماه مبارک رمضان بود که از مسجد به شهر آمد تا به تهران برود. او را به منزل خود آوردم و شب وی را میهمان کرده و نگه داشتم. از او پرسیدم حاجتت چه شد؟ گفت: حاجتی که خواستم برآورده شد. گفتم: چگونه و از چه راهی؟! گفت: چون تو خادم مسجد هستی برای تو نقل می‌کنم و حال آنکه برای احدی نقل نکرده‌ام. آنگاه چنین بیان کرد:

در مدتی که در مسجد حجره گرفته بودم، با شخصی از اهالی روستای

جمکران قرارداد بستم که هر روز یک قرص نانِ جو به من بدهد تا بعداً که جمع شد یکجا پولش را بدهم. یکی از روزها که به نزدش رفتم؛ از دادن نان خودداری نمود. من برگشتم و به کسی ابراز نکردم. تا چهار روز چیزی نداشتم بخورم، مگر آنکه از علفهای کنار جوی می‌خوردم، تا آنکه به اسهال مبتلا شده و بیحال افتادم و دیگر قوت برخاستن نداشتم و فقط برای عباداتِ واجب قدری به حال می‌آمدم. روز چهارم هم تمام شد و نصف شب فرا رسید. مشاهده نمودم که طرفِ کوه دوبرادران روشن گشت و نوری می‌درخشد بگونه‌ای که تمام بیابان روشن شد. ناگهان احساس نمودم که شخصی پشت در حجره است و می‌خواهد در را باز کند. با حالت ضعف و ناتوانی برخاستم و در را باز کردم. سیدی را با شوکت و جلالت قدر مشاهده نمودم؛ سلام کردم، در این هنگام هیبت او مرا گرفت و نتوانستم سخن بگویم، تا آنکه جلو آمد و در نزد من نشست و آغاز به سخن کرد.

به من فرمود: «جدهام فاطمه علیها السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شفیع شد که پیامبر حاجت تو را برآورد، و جدّم واگذار بمن نمود». سپس فرمود: «به وطن خود مراجعت کن که کارت خوب خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که: برخیز و برو، زیرا اهل و خانواده‌ات منتظرند و بر آنها سخت می‌گذرد».

در این هنگام به دلم افتاد که این بزرگوار حضرت حجة علیها السلام می‌باشد؛ عرض کردم: این سید عبدالرحیم، خادم مسجد، چشمش نابینا شده، شما به او شفا دهید. فرمودند: «صلاح او همان است که به همین حالت باشد». سپس فرمود: «با من بیا تا به مسجد برویم و نماز بخوانیم». برخاستم و با

حضرت از حجره بیرون آمدیم تا نزدیک چاهی رسیدیم که در نزدیک درب مسجد می باشد. ناگهان شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت با او سخنانی فرمود که من نفهمیدم. سپس در صحن مسجد مقداری قدم زدیم، در این هنگام مشاهده نمودم که شخصی از مسجد خارج شد، و ظرفی آب در دست داشت و به طرف ما آمد. ظرف آب را به حضرت داد تا آن بزرگوار وضو گرفت. پس از آن به من فرمودند: «از این آب وضو بگیر». من هم وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم.

به آقا و مولایم عرض کردم: یا بن رسول الله چه وقت ظهور می کنید؟ حضرت را از این سؤال خوش نیامد با تندی فرمودند: «تو را نرسد به این سؤالها» عرض کردم می خواهم از یاوران شما باشم. فرمودند: «هستی و لکن تو را نرسد که از این مطالب سؤال کنی». ناگهان از نظرم غائب شدند ولی صدای آن بزرگوار را از میان ایوان مسجد می شنیدم که می فرمود: «هرچه زودتر به وطن خود مراجعت کن که اهل و عیالت منتظر می باشند و عیالت هم علویه است»^(۱).

۲۱

□ نجات از مأموران رضاخان پهلوی

مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری می نویسد:

۱- العبقري الحسان: ۱۹۹/۲.

جناب آقای حاج شیخ عبدالله مهرجردی که از وعاظ مشهور خراسان است، و متجاوز از چهل سال است که ایشان را خوب می‌شناسم. آدم فاضل و درست و با محبتی است. گفت: در زمان رضاشاه پهلوی، در اواخر سلطنت او که خیلی بر اهل علم سخت گرفته بود، خصوصاً نسبت به مشهد مقدس، و تقریباً معافیت طلبگی نیز منسوخ شده بود حتی خود نگارنده پس از فوت مرحوم والد مشمول بودم و بیم احضار بنظام وظیفه بود....

روی این جهت آقای حاج شیخ سابق‌الذکر، بمرحوم آقای شیخ حسنعلی اصفهانی مراجعه می‌کند که ایشان حاج شیخ معظم را راهنمایی معنوی نمایند. چون مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به دستگیری معنوی بود.... خلاصه ایشان به آقای اصفهانی معظم‌له مراجعه می‌نمایند.

ایشان (حاج شیخ حسنعلی اصفهانی) پس از اِعمال قدرت خاص، می‌گویند: حل کار شما از لحاظ اینکه به نظام وظیفه نروی و معاف شوی منوط به این است که به قم به مسجد جمکران بروی و به حضرت صاحب‌الامر علیه آلاف التحية والثناء متوسل بشوی.

ایشان (حاج شیخ عبدالله مهرجردی) قم می‌آیند و به مسجد جمکران می‌روند و متوسل می‌شوند، در نتیجه خواب می‌بینند که در مسجد یا حیاط آن هستند و علی‌الظاهر خادمه‌ای به ایشان می‌گوید که حضرت حجت سلام‌الله علیه در همین مجاور مسجد تشریف دارند، و حاج شیخ مزبور را خدمت امام علیه السلام دلالت می‌نماید. می‌گفت: در آن حال سیگار هم نکشیدم

که خدمتشان رسیدم و عرض ادب و سلام کردم، و در ضمن، اطراف مسئله شرب تن که اصولیین و اخباریین، در حرمت و حلیت آن اختلاف دارند، خدمتش صحبت کردم، و مقصودم اظهار فضل بود، که مثلاً آقا بدانند که من اهل فضل و تحصیل هستم. مثل اینکه آقا خیلی این اصل مثبت را تحویل نگرفت. یادم نیست خود آقا، یا من، صحبت معافیت از نظام را پیش کشیدیم، فرمود ما آن را درست کردیم (تقریباً). از خواب بیدار شدم و از سابق یک معافیت یک ساله بعنوان مرض یا عذر دیگر که یادم نیست داشتم. هر موقع که نیاز به نشان دادن می افتاد، همان برگ موقت را که مدت‌ها وقت آن تمام شده نشان می دادم و رفع گرفتاری می شد. تا چند سال اینطور بود تا آنکه مشمول بخشودگی گردید چون رسم این بود که مثلاً بعد از ده سال متولدین ده سال قبل را که به عللی موقت از قبیل مرض یا کفالت به نظام نیامده بودند معاف می کردند، و این اعجاز است برای آنکه برگ دولتی که بی تاریخ نیست و با یک نظر معلوم می شود که وقت آن گذشته است، و اگر بر فرض محال بی تاریخ باشد مأمور می گوید که این برگ اعتبار ندارد چون بی تاریخ است. گذشته از آن پرونده در اداره مربوطه هست و باید هر سال اسم ایشان بیرون بیاید و ایشان را احضار نمایند، این قصه را ایشان چند سال قبل برای من نقل کردند. پس از آن من گفتم وجود امام زمان صلوات الله علیه نزد من مانند روز روشن است^(۱).

۱ - نسخه خطی خاطرات مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی.

۲۲

□ شفای شخصی که زبانش لال شده بود :

اینجانب ع - م فرزند حسین، ساکن «شاهرود»، در اثر یک ضربه به جمجمه سر، بیهوش شدم و به بیمارستان منتقل و بعد از ۴۸ ساعت به منزل، انتقال یافتم. در حالی که در اثر آن ضربه، قوه گویایی خود را از دست داده و لال شده بودم. به چند دکتر در تهران و شهرستانها مراجعه نمودم ولی نتیجه‌ای حاصل نشد.

تصمیم گرفتم برای زیارت به «قم» بیایم و شب چهارشنبه دو هفته قبل که مصادف با ۶۸/۶/۲۸ بود به مسجد مقدس جمکران، جهت شفا گرفتن مشرف شوم. بحمدالله موفق شدم و صبح چهارشنبه برای ادای نماز صبح از خواب بیدار شده، و در حالت لالی مثل قبل، رو به قبله ایستادم که نماز بخوانم، ناگهان در وسط نماز متوجه شدم که می‌توانم حرف بزنم. به برکت عنایت امام زمان - ارواحنا فداه - زبانم باز شد و بقیه نماز را با حالت عادی خواندم.

آقای «خاء» نوشته‌اند: به شکرانه این نعمت، پدر ایشان شیرینی گرفتند و بین مردم تقسیم کردند^(۱).

۱ - کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج ۲، ص ۳۹.

۲۳

□ شفای دستهای فلج شده خانمی

آقای «خ» یکی از خدمتگزاران مسجد مقدس جمکران می نویسد:

اغلب شبها به اقتضای کار روابط عمومی، تا صبح بیدار می ماندم. اما آن شب به لحاظ خستگی زیاد برای استراحت رفتم، اما خوابم نبرد، بی اختیار به روابط عمومی مسجد برگشتم تا به اوضاع سرکشی کنم. به مسجد مردانه که بنایی می کردند، رفتم. زائری گفت: می گویند در مسجد زنانه (زیر زمینی) کسی شفا پیدا کرده است. گفتم: بنده اطلاع ندارم.

پس از برگشتن به روابط عمومی، با تلفن با مسئول مسجد زنانه تماس گرفتم، تأیید نمودند. گفتم: به هر وضعیتی هست، ایشان را برای مصاحبه به روابط عمومی راهنمایی کنید.

چند دقیقه بعد، خانم شفا یافته در معیت چندین زن که محافظت او را می نمودند تا از هجوم جمعیت درامان باشد، به مرکز روابط عمومی هدایت شد و درب اطاق را بستیم و چند نفر را بیشتر راه ندادیم.

خانم شفا یافته، به شدت خسته به نظر می رسید، چون جمعیت زیادی از خانمها برای تبرک به او هجوم آورده بودند. در عین حال که درهای روابط عمومی بسته بود، از دریچه کوچک، زائری مرتب اشیاى مختلفی را به عنوان تبرک پرداخت می کردند.

پس از نوشیدن مقداری آب، خانم شروع به صحبت کردند.

به ایشان گفتم: خود را معرفی کنید.

گفت: ط - ج، فرزند: عبدالحسین، شماره شناسنامه: ۲۹۰، ساکن: مشهد مقدس.

آدرس: مشهد، خیابان خواجه ربیع،

نوع بیماری: فلج بودن انگشتان هر دو دست. یعنی بسته بودن سه انگشت دست راست و بسته بودن انگشتان دست چپ، که قادر به کاری نبودم.

علت این بیماری این بود که: پانزده سال قبل، خبر مرگ برادرم را به من دادند، به حالت غشوه افتادم و چون به هوش آمدم، متوجه شدم دستهایم به این نحو فلج مانده است.

شوهرم که در مشهد فرد ملاکی بود، پس از این واقعه با زن دیگری ازدواج کرد و بچه‌هایم را نیز از من گرفت و این اوضاع به وضع جسمی و روحی من لطمه شدیدی وارد آورد.

در طول این پانزده سال، به دکترهای زیادی مراجعه کردم، از جمله: دکتر «مصباحی» که مطب او خیابان عشرت‌آباد، روبروی پمپ بنزین و دکتر «حیرتی» که مطب او نیز در عشرت‌آباد و دکتر «رحیمی» که در بنت‌الهدی کار می‌کند و در تهران هم برای فیزیوتراپی در بیمارستان شفا یحیائیان نوبت گرفته بودم که به علت کمبود بودجه نتوانستم بروم.

قبل از آمدن به قم، پیش دکتر «برزین نرواز» رفتم و چند بار دستم را زیر برق گذاشتم، ولی سودی نداشت و دردی هم همراه بی‌حسی بود که

همیشه قرص مسکن می‌خوردم.

چند روز قبل، به اتفاق سه نفر از خانمها از مشهد عازم زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سپس برای زیارت به «قم» و «مسجد جمکران» به راه افتادیم و به منزل دامادم، آقای «ش» که اهل شیروان و ساکن قم است، رفتیم تا به «مسجد جمکران» آمدیم و پس از بجا آوردن آداب مسجد، در مجلس جشنی که بمناسبت «عیدالزّهراء» بود، شرکت کردم. مجلس، با شادی و سرور توأم بود و معنویت خاصی داشت و پس از اجرای برنامه و خواندن دعای توسّل من حالت انقلابی در خود احساس کردم و بی اختیار عرض کردم: آقا امام زمان! من به وسیله شما شفا می‌خواهم. حالت عجیبی داشتم، ناگاه احساس کردم نورهای عجیب از دور و نزدیک می‌بینم، متوجه شدم که انگار دارند انگشتان و دستهایم را می‌کشند و دستم صدا می‌کرد، فهمیدم شفا یافته‌ام.

یکی از خانمهایی که با او آمده بود، گفت: من بغل دست این خانم بودم، متوجه شدم که ایشان سه مرتبه گفت: «یا صاحب الزّمان!» و دستهایش را در هوا تکان داد و صورتش کاملاً برافروخته شد.

موضوع را از خانم «ز-ک» فرزند رضا، از همراهان ایشان که در خیابان: خواجه ربیع، کوچه... سکونت دارند، جویا شدیم. گفت: من ایشان را کاملاً می‌شناسم و پانزده سال است که دستهایش فلج است.

پس از تمام شدن مصاحبه، بطور ناشناس ایشان را از درب دیگری

بیرون فرستادیم^(۱).

وقوع این قضیه، در تاریخ ۶۸/۷/۳۰ بوده است.

۲۴

□ شفای زن سرطانی

خانم «ن-پ» ۲۷ ساله، متأهل.

ساکن: تهران خیابان سرآسیاب، خیابان.....

همسر: آقای «ا-ز»، سرپرست مکانیک ماشینهای سنگین در شرکت

«هپکو».

بیماری: سرطان کبد و طحال.

پزشک معالج: دکتر «کیهانی» متخصص سرطان در بیمارستان آزاد.

نقل از: پدر ایشان آقای «ع-پ».

مدتی بود که روز به روز، دخترم لاغر و نحیف می شد تا اینکه موجب

ناراحتی ما شد و ابتدا او را نزد دکتر «سید محمد سه دهی» بردیم. ایشان

پس از انجام معاینات فرمودند: کار من نیست، باید او را نزد دکتر کیهانی

ببرید. چون به آقای دکتر کیهانی مراجعه کردیم، ایشان بلافاصله مریض را

در بیمارستان آزاد، بستری کردند.

عکسبرداریهای متعدّد صورت گرفت و از جمله تگه برداری توسط

۱- کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج ۲، ص ۴۱.

دکتر «کلباسی» به عمل آمد. دکتر کلباسی گفتند: متأسفانه، کار تمام شده و زخم سرطان، طحال و کبد را پر کرده و معالجات نتیجه‌ای ندارد و در صورت انجام عمل یا انجام نشدن عمل مریض شش ماه بیشتر زنده نخواهد بود، شما بی‌جهت خرج نکنید، ولی برای دلخوشی شما، پنجاه جلسه، شیمی درمانی می‌کنیم.

من همان شب خدمت، آقای «م - ح» که از اعضای هیأت امنای «مسجد مقدس جمکران» است، زنگ زدم و تقاضای دعا نمودم و هفته بعد هم به اتفاق آقای «حاج ج - م» و «ح - خ» که با آقای «م - ح» آشنایی و همکاری داشتند، در مسجد ماندیم و من از حضرت مهدی علیه السلام شفای دخترم را خواستم و هیأت «محبان پنج تن آل عبا تهران» نیز بودند، علاوه بر توسل، نذر گوسفند و ولیمه‌ای را در «مسجد جمکران» نمودم.

پرونده بیماری ایشان را توسط مسافری به نام «حاج آقای م - ر» به «آمریکا» نزد فرزندم که آنجاست، فرستادم و ایشان به چند تن از متخصصین سرطان نشان دادند، با دیدن عکسبرداریها و جواب آزمایشات همه اطباء، نظریه کیهانی را تأیید نمودند و خلاصه هرچه توانستند در این راه جدّ و جهد کردم، از جمله بیمارستانی که در «مکزیک» با داروهای گیاهی درمانی می‌کند، نیز داروهای گیاهی دادند و مثمر ثمر واقع نشد.

آنچه مهم بود اینکه: توسلات به ائمه هدی و معصومین علیهم السلام را قطع نکردم و به نذر و نیازها ادامه دادم، مخصوصاً توسل را به حضرت

حجّت علیه السلام ادامه دادم.

در جلسه هشتم شیمی درمانی بود که آقای دکتر کیهانی، با تعجب به من گفت: «حاج آقا چکار کردی که دیگر اثری از زخمها وجود ندارد».

عرض کردم: به کسی پناه بردم که همه درماندگان به آن پناه می آورند، تو سئل به مولایم صاحب الزمان علیه السلام پیدا کردم.

ایشان برای اطمینان، مجدداً عکسبرداری کردند و آزمایشات لازم را به عمل آوردند و شفای او را تأیید کردند و گفتند: آثاری از مرض وجود ندارد. و الآن به لطف امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - حالشان خوب و کاملاً شفا پیدا کردند^(۱).

۲۵

□ شفای سرطان پسر بچه سنی حنفی زاهدانی

در «مسجد جمکران» پسر بچه‌ای که اهل «زاهدان» است، شفا گرفته است که هم فیلم ویدئویی آن موجود است و هم نوار آن و نویسنده سؤال و جوابی را که جناب «میم» مدیریت محترم مسجد با خود نوجوان و والدۀ او نموده، از نوار پیاده و اینجا نوشته‌ام.

تاریخ مصاحبه: هیجدهم آبان ماه ۱۳۷۲.

سؤال: لطفاً خود را معرفی و اصل ماجرای شفا پیدا کردن را بیان کنید.

۱- کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج ۲، ص ۴۴.

جواب: بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

من «سعید چندانی» ۱۲ ساله هستم که حدود یک سال و هشت ماه به سرطان مبتلا بودم و دکترها جوابم نموده بودند.

۱۵ روز قبل، شب چهارشنبه که به «مسجد جمکران» آمدم، در خواب دیدم نوری از پشت دیوار به طرف من می آید که اول ترسیدم، بعد خود را کنترل نموده و این نور آمد با بدن من تماسی پیدا کرد و رفت و نور آنقدر زیاد بود که من نتوانستم آن را کامل ببینم بیدار شدم و باز خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم بدون عصا می توانم راه بروم و حالم خیلی خوب است تا شب جمعه در مسجد ماندیم و در شب جمعه، مادرم بالای سرم نشسته بود و به تلاوت قرآن مشغول بود، احساس کردم کسی بالای سر من آمد و جملاتی را فرمود که من باید یک کاری را انجام دهم، سه مرتبه هم جملات را بیان کرد. من به مادر گفتم: مادر! شما به من چیزی گفتی؟

گفت: نه! من آهسته مشغول قرائت قرآنم.

گفتم: پس چه کسی با من حرف زد؟

گفت: نمی دانم.

هرچند، سعی کردم آن جملات را به یاد بیاورم متأسفانه نشد و تا الآن هم یادم نیامده است.

سؤال: سعید جان! شما اهل کجا هستی؟

جواب: زاهدان.

سؤال: کدام شهر زاهدان؟

جواب: خود زاهدان.

سؤال: کلاس چندمی؟

جواب: پنجم.

سؤال: کدام مدرسه می‌روی؟

جواب: محمد علی فائق.

سؤال: شما قبل از شفا پیدا کردن، چه ناراحتی داشتی؟

جواب: غده سرطانی.

سؤال: در کجای بدنت بود؟

جواب: لگن و مثانه و شکم.

سؤال: از چه جهت ناراحت بودی؟

جواب: راه رفتن و درد و ناراحتی که حتی با عصا هم نمی‌توانستم

درست راه بروم، مرا بغل می‌گرفتند.

سؤال: دکترها چه گفتند؟

جواب: گفتند ما نمی‌توانیم عمل کنیم و جوابم کردند و بعضی به مادرم

گفتند: باید پایش را قطع کنیم.

سؤال: شما در این مدت، بیرون از منزل نمی‌رفتی؟

جواب: از وقتی که مرا عمل کردند برای نمونه برداری، که سه ماه قبل

بود، دیگر نتوانستم از خانه بیرون بروم.

سؤال: در این سه ماه چه می‌کردی؟

جواب: خوابیده بودم و نمی‌توانستم راه بروم.

سؤال: می‌شود آدرس منزلتان را بگویید.

جواب: بلی! زاهدان، کوی امام خمینی، انتهای شرقی، کوچه نعمت، پلاک ۶، منزل آقای چندانی.

سؤال: شما چطور شد جمکران آمدید؟

جواب: مادرم مرا آورد.

سؤال: چه احساسی داری الآن که به مسجد جمکران آمده‌ای؟

جواب: خیلی احساس خوبی دارم و ناراحتیهاییم همه برطرف شده.

سؤال: بعد از اینکه شفا یافتی، دکتر رفتی؟

جواب: آری!

سؤال: چه گفتند؟

جواب: تعجب کردند و مادرم به آنها گفت: ما دکتر دیگری داریم و او

علاج کرده گفتند: کجاست؟ گفت: جمکران و آنها هم آدرس گرفتند و گفتند ما هم می‌رویم.

سؤال: شما قبل از اینکه شفا بگیری و قبل از خوابیدن، چه راز و نیازی

کردی و با خود چه می‌گفتی؟

جواب: گریه کردم و از خدا و امام زمان علیه السلام خواستم که این درد از من

برود و مرا شفا بدهد و بالأخره به نتیجه رسیدم و موفق شدم و خیلی راضیم.

سؤال: شما برای معالجه کجا رفتید؟

جواب: چند ماه قبل به بیمارستان «الوند» رفتیم. بعد دکتر گفت

تگه برداری می‌کنم، رفتم، بستری شدم و تگه برداری کردند. پس از چهار

روز که بستری بودم، از حال رفتم، و سه چهار ماه نتوانستم اصلاً راه بروم و تمام خانواده‌ام، مأیوس بودند.

سؤال: خیلی درد داشتی؟

جواب: آری!

سؤال: الآن هیچ درد نداری؟

جواب: خیر!

سؤال: با چه چیزی شما را به اینجا آوردند؟

جواب: ماشین.

سؤال: به چه نحو وارد مسجد شدی؟

جواب: تا نصف راه با عصا آمدم، نتوانستم، مرا بغل کردند و به مسجد آوردند.

سؤال و جواب با مادر نوجوان سرطانی شفا یافته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر محمد و آل محمد صلوات! (صلوات حاضرین).

برای خشنودی امام زمان علیه السلام صلوات! (صلوات حاضرین).

من از یک جهت ناراحت و از یک جهت خوشحال هستم و لذا نمی‌توانم

درست صحبت کنم، ببخشید.

اما ناراحتی من این است که می‌خواهم از اینجا بروم و جهت خوشحالیم

آن است که فرزندم شفا پیدا کرده است.

بچه من یک سال و ۸ ماه مریض بوده و به من چیزی نگفت. یعنی فرزندم یک سال با درد ساخت و چیزی نگفت تا ناراحتی خیلی شدید شد و به من اظهار کرد. من او را نزد دکترهای زاهدان بردم، به من گفتند باید این بچه را به تهران ببرید. او را به تهران آوردم و نمونه برداری کردند و گفتند: «غده سرطانی است».

من بی اختیار شده و به سر و صورتم زدم و از آن روز به بعد که مرض او را فهمیدم خواب راحت نداشتم و شبهای طولانی را نمی دانم چطور گذرانده و خواب به چشمان من نمی آمد. آنچه بلد بودم این بود که: اول به نام خدا درود می فرستادم و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» می گفتم. چندین دوره تسبیح «لا اله الا الله» گفتم که این نام خداست. بعداً به نام محمد ﷺ و بعد به نام حضرت مهدی علیه السلام و بقیه انبیاء صلوات فرستادم، چون خواب که به چشم من نمی آمد، نمی خواستم بیکار باشم.

سؤال: دکترها چه گفتند؟

جواب: گفتند مادر سعید! الآن که بچه را از بین بردی برای ما آوردی؟ و به من گفتند که سرطان است و علاج ندارد. گفتم: تقصیر من نیست، به من نگفت. به او گفتند: چرا نگفتی؟ گفت: من نمی دانستم که سرطان است. به هر حال دکترها عصبانی شدند و به من گفتند بیرش.

چهار دکتر ما را جواب کردند. به بعضی از دکترها التماس کردم، گفتند: شیمی درمانی می کنیم تا چه پیش آید. چند جلسه شیمی درمانی کردند و هنوز زیر برق نگذاشته بودند که من سعید را به اینجا (مسجد جمکران)

آوردم.

وقتی به اینجا آمدیم، روز سه‌شنبه بود و سعید شب چهارشنبه، ساعت سه بعد از نصف شب، که بچه‌ام تنها بود و من خودم مسجد بودم، خواب می‌بیند؛ من آمدم دیدم بدون عصا دارد راه می‌رود.

گفتم: سعید جان! زود برو، چوب را بردار، چرا بدون عصا می‌روی؟
گفت: من دیگر با پای خودم می‌توانم راه بروم و احتیاجی به عصا ندارم. مگر من نیامدم اینجا که بدون چوب بروم؟
من و برادرش گفتیم لابد شوخی می‌کند، واو گفت: من شفا گرفتم و خوابش را گفتم.

برادرش گفت: اگر راست می‌گویی، بنشین. نشست. بلند شو، بلند شد. سینه خیز برو. رفت. دیدم کاملاً خوب شده است. «الحمد لله رب العالمین».

من بخاطر اینکه بچه‌ام را چشم نکنند و اسباب ناراحتی او را فراهم نکنند، گفتم به کسی نگویم تا بعداً برای متصدی مسجد نقل می‌کنم.
شکر، «الحمد لله» بچه‌ام را آوردم اینجا، سالم شده و امید است حضرت اجازه بدهد تا از خدمتش مرخص شویم.

در نوار ویدئویی از این مادر سؤال شده: چرا شما به «مسجد جمکران» آمدی؟

در جواب می‌گوید: به خاطر خوابی که وقتی در بیمارستان تهران بودم، دیدم که مرا به اینجا راهنمایی کرده و گفتند: شفای فرزند تو آنجاست.

سؤال: ایشان چند ماه مریض احوال وبستری بود؟

جواب: از شهریور ماه، که از شهریور تا آبان، دیگر هیچ نتوانست راه برود. در زاهدان پدرش او را بغل می گرفت و از این طرف به آن طرف و پیش دکتر می برد و در مسافرت برادرش که همراه ما هست. چون بعد از نمونه برداری، به کلی از پا افتاد و عکسها و مدارک موجود است.

سؤال: بعد از شفا هم او را پیش دکترها بردی؟

جواب: آری! و تعجب کردند و گفتند: چه کار کردی که این بچه خوب شده؟

گفتم: ما یک دکتر داریم که پیش او بردم. گفت: کجاست؟ گفتم: «قم»، «جمکران» و از سگه های امام زمان علیه السلام که شما داده بودید، به آنها دادم. بخدا دکتر تعجب کرد، دکترش آدرس جمکران را نیز گرفت.

سؤال: کدام دکتر بود؟

جواب: بیمارستان هزار تختخوابی (امام خمینی) و نام دکتر هم «دکتر رفعت» و یک دکتر پاکستانی.

سؤال: دقیقاً چه مدت است که اینجا هستی؟

جواب: نزدیک یک برج است اینجا هستم و باید حضرت امضا کند و اجازه دهد تا از اینجا بروم.

سؤال: پدرش می داند؟

جواب: آری! خودم تلفن کردم و همه تعجب کرده و باور نمی کنند که بچه خوب شده باشد.

سؤال: محلّ شما اکثراً اهل تسنّن هستند؟

جواب: بلی!

سؤال: خودتان چطور؟

جواب: ما خودمان اهل تسنّن وحنفی هستیم، پیرو دین، قرآن و اسلام

هستیم.

سؤال: حالا که امام زمان علیه السلام بچّه شما را شفا داده، شما شیعه

نمی‌شوید؟

جواب: امام زمان علیه السلام مال ما هم هست و تنها برای شما نیست.

نویسنده در سفری که اخیراً با آیه‌الله زاده معظم حضرت حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد جواد گلپایگانی جهت افتتاح مسجد سراوان به زاهدان داشتم و جوایای حال این خانواده شدم به دو نکته آگاهی یافتم.

۱ - دیدار این نوجوان با مرحوم آیه‌الله العظمی گلپایگانی و سفارش ایشان به او که باید جزو شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام و از سربازان امام عصر - ارواحنا فداه - شوی.

۲ - مزده دادند که افراد خانواده این نوجوان همه شیعه اثنی عشری شده‌اند و این قصّه در نزد مردم آنجا مشهور است^(۱).

۱ - کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج ۲، ص ۴۶.

**فرازهایی از
توقیعات مقدس
بقیة الله الاعظم**

(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

≈≈≈≈≈

انتخاب:

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات

سرآغاز :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾^(۱)

﴿ و اراده کردیم بر مستضعفان زمین منت گزاریم و آنان را
پیشوایان قرار دهیم و وارث زمین گردانیم ﴾

حمد و سپاس بی کران پروردگار جهانیان را ، و سلام و صلوات فراوان بر بشیر
و نذیر ، محمد مصطفی ﷺ خاتم پیامبران و اهل بیت پاکش ﷺ ، پیشوایان
بشر ، امامان بر حق و حجتهای خدا بر خلق ، و لعن و نفرین الهی بر تمامی
دشمنان آنان باد .

معرفت و شناخت مصلح کل و یگانه منجی عالم بشریت و آخرین حجت خدا
حضرت مهدی ﷺ خارج از حد ادراک ما ، و بر شمردن معجزات و کرامات

۱- «سورة قصص» (۲۸): ۵.

وعنایات خاصه آن بزرگوار خارج از حد توان ما است.

در طول سالیان درازی که از زمان غیبت کبرای آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌گذرد، عنایات والطف زیادی به صورتهای مختلف از آن وجود مقدس به ظهور پیوسته وبا وجود غایب بودن از دیده‌ها، بهره‌های فراوانی از ایشان نصیب انسانها گشته، که حکایت برخی از آنها در میان صدها کتابی^(۱) که در ارتباط با آن عزیز نوشته‌اند به چشم می‌خورد.

از جمله الطاف و عنایات خاص ولی الله الأعظم امام زمان - ارواحنا له الفداء - توقیعاتی^(۲) (نامه‌هایی) است در جواب سؤالات شیعیان و یا خطاب به بعضی از علماء و صلحای زمان که در عصر غیبت^(۳) از ناحیه مقدسه صادر گشته

۱ - برای اطلاع بیشتر به کتاب «در جستجوی قائم علیه السلام» چاپ مسجد مقدس صاحب الزمان علیه السلام (جمکران) - قم مراجعه فرمایید.

۲ - توقیع = نشان گذاشتن بر چیزی، امضا کردن نامه و فرمان، نوشتن چیزی در ذیل نامه یا کتاب و به معنی فرمان و دستخط و طغرای پادشاه. «فرهنگ فارسی عمید»، ج ۱، ص ۶۴۱.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: «لغت‌نامه دهخدا»، ج ۸، ص ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳؛ «فرهنگ فارسی معین»، ج ۱، ص ۱۱۶۹؛ «غیاث اللغات»، ص ۲۳۲؛ «لسان العرب»، ج ۸، ص ۴۰۶.

۳ - در زمان غیبت صغری شیعیان به واسطه نواب اربعه و یا وکلاء عام با امام زمان علیه السلام ارتباط داشتند و سؤالات و مشکلات خویش را به واسطه ایشان به آن حضرت می‌رساندند و توسط آنان جواب دریافت می‌نمودند و در عصر غیبت کبری نیز

است، و اینک گزیده‌ای از آنها را تقدیم می‌کنیم، باشد که جویندگان طریق ولایت آنحضرت علیه السلام و عاشقان کویش از آن بهره‌ها برده و با عمل به فرمایشات و دستورات مبارکش موجبات رضایت و خشنودیش را - که همانا رضا و خشنودی الهی است - فراهم آورند.

به امید آن روز که قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از پس پرده غیبت بدرآید و جهان را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد^(۱) و پرچم حکومت جهانی اسلام را در سراسر گیتی برافرازد و تمامی بیرقهای باطل را به زیر افکند. ان شاء الله.

❦ توقیعاتی خطاب به بعضی از بزرگان و مفاخر شیعه همچون شیخ مفید و آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله به واسطه یکی از شیعیان مخصوص خود صادر فرموده‌اند.

۱ - «مستدرک حاکم»، ج ۴، ص ۵۵۸؛ «مسند احمد»، ج ۳، ص ۱۷ و ۳۶ و ۳۷؛ «سنن ابی داود»، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ط مصر؛ «مجمع الزوائد»، ج ۷، ص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ «الاربعین حدیثاً فی ذکر المهدی»، الحدیث الثالث والثانی والعشرون؛ «التدوین»، ج ۲، ص ۸۴؛ «تذکره الحفاظ»، ج ۳، ص ۸۳۸؛ «الحاوی للفتاوی»، ج ۲، ص ۷۷؛ «فرائد السمطین»، ج ۲، ص ۳۳۴ و ۳۳۵؛ «أسد الغابة»، ج ۱، ص ۲۵۹؛ «الصواعق المحرقة»، ص ۹۸؛ «تذکره الخواص»، ص ۲۰۴؛ «الجامع الصغیر»، ج ۲، ص ۳۴۵؛ «سنن السجستانی»، ج ۴، ص ۱۵۱؛ «ینابیع المودة»، ص ۴۴۵؛ «مودة القربی»، ص ۹۸؛ «الکسنی والاسماء»، ج ۱، ص ۱۰۷؛ «سنن المصطفی»، ص ۵۱۷؛ «کنز العمال»، ج ۷، ص ۲۶۰ (به نقل از «من هو المهدی علیه السلام؟»، استاد شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی مؤسسه نشر اسلامی).

گردآوری این کلمات گهربار هم‌زمان با ایام شهادت مادر پهلو شکسته‌اش صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام که او نیز در انتظار ظهور فرزند دل‌بندش مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دادخواهی او می‌باشد، به پایان رسید.

در خاتمه از برادر گرامی آقای محمد حسین آسوده و اساتید بزرگواری که در انتخاب، تنظیم و ترجمه ما را یاری نمودند کمال تشکر و سپاسگذاری را داریم.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّزُ بِهَا
 الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا
 فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ
 وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(۱).

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات

خون بجای اشک

(فرازی از زیارت ناحیه مقدسه)

السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ الْمُخْلِصِ فِي وِلَايَتِكَ الْمُتَقَرِّبِ
إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ الْبِرَائِي مِنْ أَعْدَائِكَ، سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُضَابِكَ مَقْرُوحٌ
وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلَامَ الْمَفْجُوعِ الْمَحْزُونِ الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ،
سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ فِي الطُّفُوفِ لَوْفَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ، وَبَدَلَ
حُشَاشَتَهُ دُونَكَ لِلْحَتُوفِ وَجَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى
عَلَيْكَ، وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ، وَرُوحِي لِرُوحِكَ فِدَاءً،
وَأَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً.

فَلَيْنُ أَخْرَتْنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ
خَارَبَكَ مُخَارِباً وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً
وَمَسَاءً وَلَا بُكِينٌ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ، وَتَأْسُفًا عَلَى مَا

دَهَاكَ وَتَلَهُّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُضَابِ، وَغُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ^(۱).

سلام بر تو، سلام آن کسی که به حُرمتِ تو آشناست، و در ولایت و دوستی تو اخلاص می‌ورزد، و به سببِ محبتِ و ولای تو به خدا تقرّب می‌جوید. و از دشمنانت بیزار است، سلام کسیکه قلبش از مصیبت تو جریحه‌دار، و اشکش به هنگام یاد تو چونان سیل، جاری است، سلام کسیکه - در عزای تو - دردمند و غمگین و سرگشته و بیچاره است. سلام کسیکه اگر با تو در کربلاء می‌بود، با جانش در برابر تیزی شمشیرها از تو محافظت می‌نمود، و نیمه جانش را در دفاع از تو بدست مرگ می‌سپرد، و در پیشگاه تو جهاد می‌کرد، و تو را علیه ستم‌کنندگان بر تو یاری می‌داد و جان و تن و مال و فرزندش را فدای تو می‌نمود، و جانش فدای جان تو، و خانواده‌اش سپر بلايِ اهل بیت تو می‌بود، پس اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات الهی مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم تا با آنانکه با تو جنگیدند بجنگم، و با کسانی که با تو اظهار دشمنی ورزیدند به ستیز برخیزم، در عوض، از روی حسرت و تأسّف و اندوه بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد، صبح و شام نالانم و بجای اشک برای تو خون گریه می‌کنم، تا زمانی که از سوزِ مصیبت و گلوگیری حزن و اندوه، زندگی‌ام به پایان رسد.

۱ - «بحار الانوار»، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ج ۹۸، ص ۳۱۷.

۱

آگاهی بر امور شیعیان

«نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا نَاوِیْنَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنِ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ - حَسَبَ الَّذِي أَرَادَهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ - فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ، وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ، وَمَعْرِفَتُنَا بِالذُّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْجَنَحَ كَثِيرٍ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا، وَتَبَدُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

اگرچه هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستمگران سکنی گزیده ایم - که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را مادامی که حکومت دنیا به دست تبهاران است در همین دوری گزیدن، به ما نمایانده است - ولی در عین حال بر اخبار و احوال شما آگاهییم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست، از خواری و مذلّتی که دچارش شده اید با خبریم، از آن زمان که بسیاری از شما به برخی کارهای ناشایستی میل کردند که پیشینیان صالح شما از آنها دوری می جستند، وعهد و میثاق خدایی را

۱ - «احتجاج»، ابی منصور احمد بن علی بی ابی طالب الطبرسی، مشهد، چاپ سعید، ج ۲، ص ۴۹۷؛ «بحار الانوار»، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ج ۵۳، ص ۱۷۵ (م.خ).

آنچنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند.

۲

یاد آوری و رسیدگی

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَيَّ انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنْفَثَ عَلَيْكُمْ»^(۱).

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم که اگر جز این بود دشواریها و مصیبتها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند.

پس تقوای خدا پیشه کنید و ما را بر رهائی بخشیدنتان، از فتنه‌ای که به شما روی آورده یاری دهید.

۳

لزوم محبت

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَيَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا، فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتُهُ فَجَاءَهُ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ، وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى خَوْبَةٍ».

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۷؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۵ (م.خ).

وَاللَّهُ يُلْهِمُكُمْ الرُّشْدَ وَيَلْطِيفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ»^(۱).

هریک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌کند و از آنچه خوشایند ما نبوده و موجب کراهت و خشم ماست دوری‌گزیند؛ زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد. و خداوند رشد و هدایت مطلوب را به شما الهام فرماید، و به لطف خویش شما را به بهره‌وری از رحمت‌هایش توفیق بخشد.

۴

اداء حقوق الهی

«وَنَحْنُ نَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ الْمُجَاهِدُ فِينَا الظَّالِمِينَ أَيَّدَكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ الَّذِي أَيَّدَ بِهِ السَّلَفَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا الصَّالِحِينَ: أَنَّهُ مَنْ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ، وَأَخْرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحِقِّهِ، كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُبِطَلَةِ، وَمَحْنِهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُضِلَّةِ وَمَنْ بَخَلَ مِنْهُمْ بِمَا آعَادَهُ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ لِأَوْلَاةِ وَآخِرَتِهِ»^(۲).

وما به تو [شیخ مفید رحمته] - ای دوست با اخلاص که در راه ما با

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۸؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۶ (م.خ).

۲- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷ (م.خ)، (به نقل از احتجاج).

ستمگران در ستیز و پیکاری، خداوند تو را به نصرت و یاری خویش، همانگونه که دوستان شایسته پیشین ما را تأیید فرموده است، تأیید کند۔ سفارش می‌کنیم که هر یک از برادران دینی تو که تقوای خدایش پیشه کرده و برخی از آنچه را که به گردن دارد به مستحقانش برساند، در فتنه ویرانگر بر باد دهنده و گرفتاریها و آشفته‌گیهای تاریک و گمراه کننده در امان خواهد بود و آن کس که در دادن نعمتهایی که خداوند به او کرامت فرموده به کسانی که فرمان رسیدگی به آنها را داده، بخل ورزد زیانکار دنیا و آخرت خویش خواهد بود.

۵

سعادت دیدار

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَّهُمُ اللهُ لَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَصَلَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ»^(۱).

۱ - «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷-۱۷۸ (م.خ)، (به نقل از احتجاج).

واگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر عهده دارند همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت؛ دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. پس ما را از ایشان باز نمی دارد مگر آنچه از کردارهای آنان که به ما می رسد و ما را ناخوشایند است و از آنان روا نمی دانیم.

از خداوند یاری می طلبیم و او ما را کفایت کرده و وکیل خوبی است و صلوات و سلام خدا بر آقای بشارت دهنده و بیم دهنده ما، محمد، و خاندان پاک او باد.

۶

علت غیبت

«وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾^(۱) إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِغِ فِي عُنُقِي»^(۲).

۱- «سورة مائده» (۵): ۱۰۱.

۲- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۷۱؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ «غیبت»، شیخ طوسی، تهران، نینوی الحدیثه، ص ۱۷۷؛ «کمال الدین و تمام النعمه»، شیخ صدوق، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ص ۴۸۵.

واما علّت غیبت ما، پس بدرستی که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برایتان آشکار شود ناراحتان می کند سؤال مکنید﴾.

هیچیک از پدرانم نزیستند مگر آنکه بیعتی از طاغوت زمانشان برایشان تحمیل گشت اما من زمانی که قیام می کنم؛ بیعت هیچیک از طاغیان و طاغوتان بر گردنم نیست.

۷

کیفیت بهره‌وری

«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي، فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ، وَإِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَأَغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كَفَيْتُمْ، وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ»^(۱).

واما کیفیت بهره‌وری از من در دوران غیبتم، همچون بهره‌وری از خورشید است هنگامی که ابرها آن را از دیدگان بیوشانند، و من برای اهل زمین موجب امان و امنیت می باشم همچنان که ستارگان برای اهل آسمان.

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۷۱؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ «غیبت»، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ «کمال الدین و تمام النعمة»، ص ۴۸۵ (م.خ).

پس از آنچه به شما مربوط نیست پرسش نکنید و برای دانستن آنچه از آن مستغنی هستید خود را به تکلف و مشقت نیندازید.
و برای تعجیل فرج بسیار دعاء کنید که برآستی همین دعاء، فرج شماست.

۸

داعیه داران دروغین

«وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا، لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ، فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَىٰ هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ، وَيَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيضِ دُونَ التَّصْرِيحِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^(۱).

و باید بدانند که برآستی حق با ما و نزد ماست، جز ما، کسی این سخن را بر زبان نراند مگر دروغگوی تهمت زننده. و غیر از ما، احدی آنرا ادعا نکند مگر آنکه گمراه و گمراه کننده است. پس به همین جمله از ما اکتفا کنند و تفسیرش را نخواهند، و به همین کنایه قناعت کنند، و دنبال تصریح آن نروند که به خواست خدا کنایه آنها را بس است.

۱ - «کمال الدین و تمام النعمة»، ص ۵۱۱؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۹۱ (به نقل از کمال الدین).

۹

نگهداری حق

«حَفِظَ اللهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ، وَأَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ، وَأَبَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي الْأَخْوَيْنِ إِلَّا فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَإِذْ أذنَ اللهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ، وَأَنْجَسَرَ عَنْكُمْ، وَإِلَى اللهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ، وَجَمِيلِ الصَّنْعِ وَالْوِلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^(۱).

خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در جایگاه خود ثابت قرار داده است، و از اینکه امامت و پیشوائی را در دو برادر، جز حسن و حسین علیهما السلام قرار دهد؛ خودداری نموده است، و هرگاه که خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد حق آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می‌گردد، و من بخدا روی می‌آورم تا امور ما را کفایت نماید و با ما به نیکویی رفتار کند و سرپرستی فرماید، و او خوب و کیلی است و درود خداوند بر محمد و خاندانش باد.

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۶۹؛ «غیبت»، ص ۱۷۶، و «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۹۶، به نقل از غیبت (م.خ).

۱۰

حق امام زمان علیه السلام

«وَلَوْلَا أَنَّ أَمْرَ اللَّهِ لَا يُغْلَبُ، وَسِرَّهُ لَا يَظْهَرُ وَلَا يُعْلَنُ، لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبْتَرُ مِنْهُ عُقُولُكُمْ، وَيُزِيلُ شُكُوكَكُمْ وَلَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَسَلِّمُوا لَنَا وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارُ كَمَا كَانَ مِنْنَا الْإِپْرَادُ، وَلَا تُخَاوِلُوا كَشْفَ مَا غُطِّيَ عَنْكُمْ، وَلَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَعْدِلُوا إِلَى الْيَسَارِ، وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ»^(۱).

اگر این نبود که نباید امر خدا نادیده گرفته شود و سر الهی آشکار و ابراز گردد، حق ما آنگونه بر شما ظاهر می شد که عقلهایتان را بر باید و تردیدهایتان را بر طرف کند، لیکن آنچه را که خداوند خواسته انجام می شود و برای هر سر آمدی کتاب و نوشته ای است.

پس از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کار را به ما واگذارید و بر ماست که شما را از سرچشمه، سیراب بیرون آوریم چنانکه ما شما را به سرچشمه بردیم.

برای کشف آنچه از شما پوشیده داشته شده کوشش مکنید، و از راه

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۶۷، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۹ (به نقل از احتجاج) و «غیبت»، ص ۱۷۳ (م.خ).

راست منحرف نشوید، و به نادرستی نگرائید.
و بر اساس سنت آشکار الهی بوسیله محبت و دوستی خود، راه
و مقصدتان را بسوی ما قرار دهید.

۱۱

نشانه قیام

«وَأَيَّةُ حَرَكَتِنَا مِنْ هَذِهِ اللَّوْثَةِ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعَظَّمِ، مِنْ رِجْسِ
مُنَافِقٍ مُذَمَّمٍ، مُسْتَحِلٌّ لِلدَّمِ الْمُحَرَّمِ، يَعْمَدُ بِكَيْدِهِ أَهْلَ الْإِيمَانِ، وَلَا
يَبْلُغُ بِذَلِكَ غَرَضَهُ مِنَ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ، لِأَنَّنا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِمْ بِالْذُّعَاءِ
الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنِ مَلِكِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^(۱).

نشانه حرکت و قیام ما از این خانه نشینی، حادثه‌ای است که در مکه
معظمه روی خواهد داد، حادثه‌ای برخاسته از پلیدی انسانی، دورو
و نکوهیده که خونریزی را حلال می‌شمرد و با کیند و نیرنگ خود، آهنگ
جان مؤمنان می‌نماید. اما با آن کار به هدف ظالمانه و ستم‌بار خود نخواهد
رسید، زیرا ما با دعایی که از دارنده آسمان و زمین پوشیده نمی‌ماند ورد
نمی‌شود برای حفاظت و نگهداری آنان آماده‌ایم.

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷ (م.خ).

۱۲

رابطه آفرینش و روزی بخشی خداوند، با امام زمان علیه السلام

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ، وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٌ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام، فَإِنَّهُمْ يُسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ»^(۱).

همانا خداوند متعال کسی است که اجسام را آفریده و روزیها را تقسیم کرده، زیرا نه خود جسم است و نه در جسمی حلول کرده، چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

و اما امامان علیهم السلام از خدا درخواست می کنند و خداوند بخاطر اجابت درخواست آنان و بزرگداشت حق ایشان، موجودات را می آفریند و روزی می بخشد.

۱۳

زنان در بهشت

«إِنَّ الْجَنَّةَ لَا حَمْلَ فِيهَا لِلنِّسَاءِ، وَلَا وِلَادَةَ، وَلَا طُمْتًا، وَلَا نِفَاسًا،

۱- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۷۲؛ «غیبت»، ص ۱۷۸ (م.خ).

وَلَا شِقَاءَ بِالطُّفُولِيَّةِ، «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»^(۱)، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ، فَإِذَا اشْتَهَى الْمُؤْمِنُ وَلَدًا خَلَقَهُ اللَّهُ بِغَيْرِ حَمَلٍ وَلَا وِلَادَةٍ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي يُرِيدُ، كَمَا خَلَقَ آدَمَ عِبْرَةً»^(۲).

زنان در بهشت نه بچه دار می شوند و نه می زایند، نه خون حیض و نفاس می بینند و نه رنج بچه داری را تحمل می کنند، و در بهشت چنانکه خداوند متعال فرموده است، چیزهایی است که جانها و نفوس از آن خوششان می آید و چشمها لذت می برند.

هرگاه مؤمنی بخواهد فرزندی داشته باشد خداوند بدون حمل و بدون زادن - همانگونه که در آغاز آدم را آفرید - فرزندی که دلخواه اوست برایش می آفریند.

۱۴

أَلْكَو، فَاطِمَةُ زَهْرَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

«وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَعَلَيْهَا] إِلَيَّ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۳).

۱- «سورة زخرف» (۴۳): ۷۱.

۲- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۸۸؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۶۳، (به نقل از احتجاج).

۳- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۶۷؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۰، (به نقل از احتجاج) و «غیبت»، ص ۱۷۳-۱۷۴ (م.خ).

و در دختر رسول خدا، که درود خدا بر او و پدرش و خاندانش باد، برای
من اسوه و الگویی نیکوست.

۱۵

زمین و حجت خدا

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَإِنَّمَا مَغْمُورًا»^(۱).

همانا زمین، هیچگاه از حجت الهی خالی نمی ماند چه ظاهر و آشکار
باشد و چه پنهان و گمنام.

۱۶

راویان حدیث

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ
حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^(۲).

و اما رخدادها و پیش آمدهایی که در آینده روی خواهد داد، درباره آنها
به راویان احادیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من
حجت خدایم.

۱- «کمال الدین و تمام النعمة»، ص ۵۱۱؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۹۱ (به نقل از
کمال الدین).

۲- «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۷۰؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ «غیبت»، ص ۱۷۷؛
«کمال الدین و تمام النعمة»، ص ۴۸۴؛ (م.خ).

۱۷

وقت ظهور

«وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ؛ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَكَذِبَ الْوَقَّاتُونَ»^(۱).

وامّا ظهور فرج، بسته به اراده خداست و آنان که وقت تعیین می کنند دروغ می گویند.

۱۸

فرجام کار

«وَالْعَاقِبَةُ - بِجَمِيلِ صُنْعِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ - تَكُونُ حَمِيدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا
الْمَنْهِيَّ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ»^(۲).

و فرجام کار شیعیان - به فضل احسان و نیکوکاری خداوند سبحان - تا
آن زمان که از گناهان دوری گزینند، پسندیده و نیکو خواهد بود.

۱ - «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۷۰؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ «غیبت»، ص ۱۷۷؛
«کمال الدین و تمام النعمة»، ص ۴۸۴ (م.خ).

۲ - «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷ (م.خ).

۱۹

بردباری

«إِنَّ اللَّهَ ذُو أَنَاةٍ وَأَنْتُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»^(۱).

خداوند صابر و شکبیا است و شما عجله می کنید.

۲۰

یاور مردم

(رسالة الى المرجع الأعلى آية الله العظمى الحاج السيد ابوالحسن

الاصفهاني).

«أَرْخِصْ نَفْسَكَ، وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيْزِ، وَأَقْضِ حَوَائِجَ

النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ»^(۲).

خودت را ارزان کن (فروتنی پیشه کن) و در دهلیز خانه ات بنشین (در

دسترس مردم باش) و حاجات و نیازهای مردم را برآورده ساز، ما یاریت

می کنیم.

۱ - «کمال الدین و تمام النعمة»، ج ۲، ص ۴۸۹؛ «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۳۲۸ (به نقل

از کمال الدین)، (م.خ).

۲ - «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، علامه شهید سید حسن شیرازی، تهران، نشر آفاق،

۲۱

انا بقیه الله

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ
وَبِي يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَشِيعَتِي»^(۱).

من باقیمانده خدا در زمین او و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم. من
پایان بخش سلسله جانشینان پیامبر ﷺ، و بخاطر من است که خداوند
بلاها را از خاندانم و شیعیان من دور می دارد.

۲۲

ما ویاری دوستانمان

«إِنَّ اللَّهَ قَنَعَنَا بِعَوَائِدِ إِحْسَانِهِ، وَفَوَائِدِ إِمْتِنَانِهِ، وَضَانَ أَنْفُسَنَا عَنْ
مُغَاوَنَةِ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا عَنِ الْإِخْلَاصِ فِي النَّيَّةِ وَإِمْحَاضِ النَّصِيحَةِ
وَالْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا هُوَ أَثْقَى وَأَبْقَى وَأَرْفَعُ ذِكْرًا»^(۲).

بدرستی که خداوند ما را به لطف و احسان مکرر خویش، و به بهره های
انعام و کرم خود راضی و خشنود ساخته است. و ما را نیازمند یاری دوستانش

۱- «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، بیروت، مؤسسة الوفاء، ص ۵۴۲-۵۴۳ (به نقل از الزام
الناصب) ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۲- «کمال الدین»، الشيخ الصدوق، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۲.

قرار نداده، مگر آن یاری که از سر اخلاص در نیت و خیرخواهی محض صورت گیرد، و در آن، بر آنچه به تقوای الهی و بقای نزد خدا و رفعت جایگاه، نزدیکتر است، محافظت و مراقبت شود.

۲۳

پیامبران و امتها

«كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَلُطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَحِكْمَتِهِ: أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَائَهُ مَعَ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ فِي حَالِ غَالِبِينَ وَأُخْرَى مَغْلُوبِينَ وَفِي حَالِ قَاهِرِينَ وَأُخْرَى مَقْهُورِينَ وَلَوْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَقَاهِرِينَ، وَلَمْ يَبْتَلِهِمْ وَلَمْ يَمْتَحِنْتَهُمْ، لَاتَّخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَمَّا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمِحَنِ وَالْإِخْتِبَارِ.

وَلَكِنَّهُ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ، لِيَكُونُوا فِي حَالِ الْمِخْنَةِ وَالْبَلْوَى صَابِرِينَ، وَفِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَالظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ، وَيَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَامِخِينَ وَلَا مُتَجَبِّرِينَ. وَلِيَعْلَمَ الْعِبَادُ: أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَهَا هُوَ خَالِقُهُمْ وَمُدَبِّرُهُمْ، فَيَعْبُدُوهُ وَيُطِيعُوا رُسُلَهُ، وَتَكُونَ حُجَّةُ اللَّهِ ثَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ، وَادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ، أَوْ عَانَدَ وَخَالَفَ، وَعَصَى وَجَحَدَ بِمَا أَتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ، وَلِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى

مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ»^(۱).

از تقدیر خداوند بلند مرتبه و لطف او نسبت به بندگانش و از حکمت تدبیر حکیمانه او بود که پیامبرانش را با اینهمه معجزات، گاهی پیروز و گاهی شکست خورده، گاهی دارای سلطه و گاهی تحت سلطه قرار دارد. و اگر خداوند آنان را در تمام موقعیتهای پیروز و مسلط قرار می داد و به بلا و آزمایشی دچارشان نمی ساخت، چه بسا مردم آنان را بعنوان معبوداتی مستقل از خدای عزّ و جلّ اختیار می کردند، و از طرفی، فضیلت شکیبایی خود پیامبران بر بلاها و سختیها و آزمایشات الهی معلوم نمی گشت.

اما خداوند در این مورد، موقعیت پیامبران را مانند موقعیت بقیّه مردم قرار داد، تا در حال شدّت و بلا شکیبا باشند و در حال رفاه و غلبه بر دشمنان شکرگزار باشند و در تمام مراحل و احوالشان، تواضع و فروتنی پیشه کنند، و گردنفراس و ستم پیشه نباشند.

تا بندگان خدا بدانند که آنان نیز خدایی دارند که آفریننده و تدبیر کننده امور آنهاست. در نتیجه، به عبادت او و اطاعت از رسولانش رو آورند، و هر آنکس که درباره پیامبران زیاده روی کرده و پروردگارشان بشمارد، یا با آنان عناد ورزد و مخالفت نماید و نافرمانی کند، آنچه را که انبیاء و پیامبران آورده اند انکار نماید، حجّت الهی درباره اش ثابت باشد - و راه عذر بر او بسته شود - و تا هر کس هلاک و گمراه می شود از روی دلیل

۱ - «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، بیروت، مؤسسة الوفاء، ص ۵۲۹ - بنقل از «الاحتجاج»،

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۸.

روشن - وبا اتمام حجّت - باشد و هر کس زندگی می یابد - و هدایت می شود - از روی دلیل روشن وبا برهانی آشکار باشد.

۲۴

دعای حضرت برای یارانش

«فَإِذَا أَذِنْتَ فِي ظُهُورِي فَأَيِّدْنِي بِجُنُودِكَ، وَاجْعَلْ مَنْ يَتَّبِعُنِي لِنُصْرَةِ دِينِكَ مُؤَيِّدِينَ، وَفِي سَبِيلِكَ مُجَاهِدِينَ، وَعَلَى مَنْ أَرَادَنِي وَأَرَادَهُمْ بِسُوءٍ مَنصُورِينَ وَوَفَّقْنِي لِإِقَامَةِ حُدُودِكَ، وَأَنْصُرْنِي عَلَى مَنْ تَعَدَّى مَحْدُودَكَ، وَأَنْصُرِ الْحَقَّ وَأَزْهِقِ الْبَاطِلَ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، وَأُورِدْ عَلَى شِيعَتِي وَأَنْصَارِي مَنْ تَقَرُّ بِهِمُ الْعَيْنُ وَيُشَدُّ بِهِمُ الْأُزُرُ، وَأَجْعَلُهُمْ فِي حِرْزِكَ وَأَمْنِكَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^(۱).

خدایا... زمانی که برای ظهور و خروج من اجازه می فرمایی، مرا به لشکریان خویش تایید فرما. و همه کسانی را که برای یاری دین تو به پیروی از من برخاسته اند، مورد تأییدات خویش قرار بده، و از مجاهدان راه خود محسوبشان دار، و آنانرا علیه هر کس که بدخواه من و ایشان است، یاری بخش. و مرا برای برپاداشتن حدود الهی، توفیق ده. و برای سرکوبی هر کس که از محدوده دین تو تجاوز کرده است، یاری عنایت کن. و حق را

۱ - «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، بیروت، مؤسسة الوفاء، ص ۳۳۸ - بنقل از «مهج الدعوات»،

علی بن موسی بن محمد الطاووس، تهران، انتشارات سنائی، ص ۳۰۲.

یار باش، و باطل را نابود کن، که باطل نابود شونده است. و بر یاری پیروان و یاران من، کسانی را بفرست که مایهٔ روشنی چشم و پشتگرمی آنان باشند، و همگان را در پناه خود و در امان خویش قرار ده، برحمت بی منتهایت ای مهربانترین مهربانان.

۲۵

دعا

«عَصَمْنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَسْوَاءِ وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَخَافِظًا، وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا»^(۱).

خداوند ما و شما را به رحمت خویش از مهلکه‌ها و زشتیها و بدیها و آفات و بلاها نگه دارد که او ولی و اختیار دار همهٔ اینهاست و توانا بر آنچه که می‌خواهد. او ولی و نگهدارندهٔ ما و شماست. سلام بر تمامی جانشینان و اولیا و مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر آنان باد.

۱ - «احتجاج»، ج ۲، ص ۴۶۷ - ۴۶۸؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۰ (به نقل از احتجاج)؛ «غیبت»، ص ۱۷۴ (م.خ.)، (م.خ.) = با مختصر اختلاف.

درود وسلام خداوند بر محمد ﷺ پیامبرش و خاندانش باد.



بسمه تبارک و تعالی

«از خدای متعال فرج و ظهور

ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بخواهیم»



واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران آمادۀ پاسخگوئی به

کلیه سؤالات و مشکلات اخلاقی، فقهی، عقیدتی، اجتماعی و تربیتی شما عزیزان می باشد.

میتوانید سؤالات و مشکلات خود را به آدرس «قم - صندوق پستی ۶۱۷

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران» ارسال نمائید.

لازم به تذکر است که مطالب و نامه های عزیزانی که با این صندوق

پستی مکاتبه می نمایند، بمنزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات

صندوق پستی ۶۱۷

بسمه تبارک و تعالی

«به مردم بگو: به این مکان (مسجد مقدس جمکران) روی آورند
و آن را عزیز دارند...»

«از فرمایشات حضرت مهدی علیه السلام به حسن بن مثله جمکرانی»



قابل توجه عاشقان و شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
وارادتمندان به ساحت مقدس آن حضرت:

مسجد مقدس جمکران در رابطه با اجرای طرح جامع مسجد و تأمین
نیازمندیهای شما عزیزان نمازگزار، آماده هرگونه همکاری و جذب
کمکهای نقدی و غیر نقدی شما می باشد.

کمکهای نقدی خود را به حساب جاری ۳۱۳ بانک ملت - شعبه مسجد
مقدس جمکران - واریز نموده و رسید آن را به آدرس: قم - صندوق پستی
۱۶۱ مسجد مقدس جمکران ارسال نمائید.

«ما را در این امر مقدس یاری فرمائید»

مسجد مقدس جمکران - قم

کتابهایی که انتشارات مسجد مقدس جمکران منتشر نموده است:

- ۱ - در کربلا چه گذشت.
- ۲ - نجم الثاقب.
- ۳ - خزائن الأشعار جوهری (اشعار).
- ۴ - خوشه‌های طلایی (اشعار).
- ۵ - در جستجوی قائم.
- ۶ - یاد مهدی (شعرونثر).
- ۷ - منتخب المفاتیح.
- ۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران.
- ۹ - هدیة احمدیه.
- ۱۰ - دار السلام.
- ۱۱ - عقد الدرر.

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا كَانَ
كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

هرکس از شما در حال انتظار این امر
(ظهور مهدی «عجل الله تعالى فرجه الشريف») بمیرد،
همچون کسی است که در خیمه قائم (در حال
جهاد همراه با آن حضرت) باشد.

کمال الدین و تمام النعمة ، ص ۶۴۴

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ
عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى
تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

بارالها: در این هنگام، و برای همیشه ولی
امرت، امام زمان حجة بن الحسن را که
درودهایت بر او و پدران او باد سرپرست
ونگهدار ورهبر ویاور ورهنما ونگهبان باش، تا
گیتی را به فرمان او آوری و تا دیر زمان
بهرمندش گردانی.